



زناسوئی و اخلاق



ترجمه ابراهیم یونسی

نوشته یوتوانداسل

برتراند راسل ویلییم راسل

زناشوی و اخلاق

ترجمه ابراهیم یونسی

چاپ چهارم



نشر اندیشه

۲۵۲۷

بهاء ۴۰۰۰ ریال

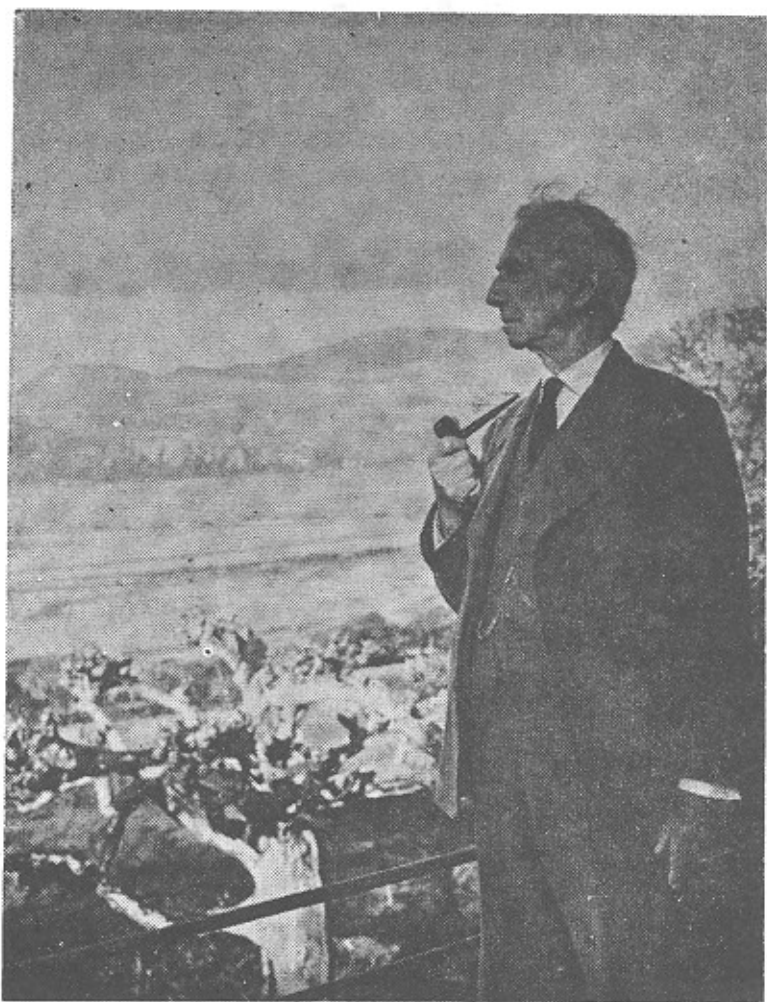
چاپ اول ترجمهء ح. منتظم اردیبهشت ۱۳۳۷
چاپ دوم " " " مهرماه ۱۳۴۱
چاپ سوم ترجمهء ابراهیم یونسی از متن انگلیسی بهمن ماه ۱۳۴۷



تهران - خیابان شاهآباد شماره ۹۹ تلفن ۳۰۲۹۶۳

چاپ چهارم این کتاب در تیرماه ۲۵۳۷ در شرکت چاپ افست گلشن
بچاپ رسید .

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی ۸۰۱ به تاریخ ۲۵۳۷/۳/۱۳



برتراند راسل، متولد ۱۸۷۲ در چیستاکس (انگلستان)
وفات ۱۹۶۹ در ویلز شمالی

فهرست

شماره صفحه	مطلب
۵	فصل اول مقدمه
۱۵	فصل دوم - جوامع مادر تباری
۲۵	فصل سوم - نظامهای پدرسالاری
۳۳	فصل چهارم - ریاضت و گناه
۴۵	فصل پنجم - اخلاق مسیحی
۶۳	فصل ششم - عشق رمانتیک
۷۹	فصل هفتم - آزادی زنان
۹۳	فصل هشتم - تبوی معرفت جنسی
۱۱۵	فصل نهم - جای عشق در زندگی آدمی
۱۲۷	فصل دهم - زناشوئی
۱۴۱	فصل یازدهم - فحشاء
۱۵۱	فصل دوازدهم - زناشوئی آزمایشی
۱۶۳	فصل سیزدهم - خانواده امروزی
۱۸۱	فصل چهاردهم - نقش خانواده در روحیات فرد
۱۹۵	فصل پانزدهم - خانواده ودولت
۲۰۹	فصل شانزدهم - طلاق
۲۲۵	فصل هفدهم - نفوس
۲۳۷	فصل هیجدهم - اصلاح نژاد
۲۵۳	فصل نوزدهم - مسأله جنسی و آسایش فرد
۲۶۵	فصل بیستم - جای عشق در میان ارزشهای انسانی
۲۷۹	فصل بیست و یکم - نتیجه

فصل اول

مقدمه

در تشریح خصایص هر اجتماعی ، خواه قدیم یا جدید ، توجه به دو عنصر مهمی که وابستگی نسبتاً نزدیکی به هم دارند حائز اهمیت فراوان است : یکی سیستم اقتصادی است و دیگری سیستم خانواده . امروزه دو مکتب فکری مهم و معتبر هست ، یکی مکتب مارکس و دیگری مکتب فروید ، که اولی همه چیز را ناشی از اقتصاد و دومی همه چیز را منبث از خانواده و امور جنسی می داند . من بشخصه هوا خواه هیچیک از این دو مکتب نیستم ، زیرا وابستگی متقابل وضع اقتصادی و مسأله جنسی بنظر من ، و از نظر روابط علی ، مبین تفوق یکی بر دیگری نیست ، منبأ مثال ؛ شك نیست انقلاب صنعتی تأثیر عمیقی بر اخلاق جنسی داشته و خواهد داشت ، ولی از طرف دیگر تقوای جنسی 'پورتین' ، ها از نظر روانی

۱- عضو فرقه ای از پروتستانهای انگلیس که در زمان الیزابت خواستند مذهب را تصفیه کنند و از خرافات بپیرایند . کسی که در اصول مذهبی و اخلاقی سخت گیر است .

به عنوان یکی از علل انقلاب صنعتی لازم بود. من خود بشخصه مایل نیستم تفوق یا افضلیتی برای عامل اقتصادی و یا جنسی قایل شوم، در حقیقت امر این دو را نمیتوان از هم تفکیک کرد. توجه اقتصاد بطور عمده معطوف به تهیه و تدارک خوراک است، اما افراد بشر نیز خوراک را فقط برای اشخاصی که آن را تهیه میکنند نمیخواهند: آنرا برای خانواده میخواهند، و هنگامی که سیستم خانواده تغییر کند انگیزه اقتصاد نیز تغییر می کند. لازم به توضیح نیست که اگر همان گونه که در جمهوری افلاطون آمده است دولت کودکان را از والدین خویش بگیرد و آنها را خود بیار آورد نه تنها سیستم بیمه عمر بلکه بیشتر اشکال پس انداز شخصی از بین می رود. یعنی چنانچه حکومت نقش پدر را برعهده گیرد بالفعل بدل به سرمایه دار منحصر به فرد خواهد گردید. کمونیست های افراطی اغلب معکوس قضیه را عنوان می کنند و می گویند اگر حکومت به سرمایه دار منحصر به فرد بدل شود در آن صورت خانواده به صورتی که ما می شناسیم قادر به بقای خود نخواهد بود؛ اما حتی اگر کار به اینجا هم بکشد ممکن نیست بتوان وجود رابطه نزدیک و متقابلی میان مالکیت خصوصی و خانواده را انکار نمود، و بنا بر این نمی توان گفت که یکی علت است و دیگری معلول.

اخلاق جنسی جامعه از چند لایه تشکیل شده است: نخست مؤسسات و ترتیباتی که قانون مقرر داشته است، منابع مثال، وحدت زوج و زوجه در بعضی کشورها و تعدد زوجات در پارهای کشورهای دیگر، سپس لایه دیگری است که قانون در آن مداخله ای ندارد و چیزی که در آن عمل می کند افکار عمومی است؛ و بالاخره قشر دیگری که (اگر هم در حرف چنین نباشد لا اقل در عمل چنین است) به نظر و قضاوت اشخاص و گذار شده است. در هیچ عصری از

تاریخ و در هیچ کشوری جر روسیه شوروی ، اتفاق نیفتاده که ملاحظاتی عقلی تعیین کننده اخلاق و رسوم جنسی بوده باشد . منظورم از این گفته این نیست که رسوم که در این زمینه در روسیه شوروی رایج است از این لحاظ نقصی ندارد ، منظورم فقط این است که در آنجا این رسوم نتیجه خرافات و سنن نیست ، حال آنکه در سایر کشورها و در تمام ادوار قضیه جز این نبوده است . مسأله تعیین اینکه بهترین شکل اخلاق جنسی از نظر تأمین سعادت و بهروزی چه خواهد بود کاری است بغایت بفرنج و دشوار و جواب آن بر حسب شرایط مختلف متفاوت خواهد بود . کیفیت این اخلاق در جامعه‌ای که از لحاظ صنعت پیش رفته است با جامعه‌ای که در مراحل اولیه کشاورزی سیر میکند فرق خواهد داشت؛ هم چنین در جامعه‌ای که علم پزشکی و بهداشت در آن نقش مؤثری دارند و میزان مرگ و میر را بعد اقل رسانده اند ، با جامعه‌ای که ظاعون و وبا و ناخوشیهای همه گیر تعداد قابل ملاحظه‌ای از جمعیت را پیش از رسیدن به سن رشد از بین می‌برند متفاوت خواهد بود . شاید زمانی که اطلاعات بیشتری در این زمینه کسب کنیم بتوانیم بگوئیم که بهترین وجه اخلاق جنسی در اقلیمی متفاوت از اقلیم دیگر و یا حتی در جاهائی که از نظر تغذیه باهم فرق دارند متفاوت خواهد بود .

اثرات اخلاق جنسی بسیار مختلف و متنوعند: این اثرات ممکن است فردی ، نکاحی ، ملی و یا بین‌المللی باشند و بسا اتفاق می‌افتد که در پاردهای از این موارد مفید و در پاره دیگر مضر باشند ، و لذا برای قضاوت در باره هر سیستم معینی باید همه این موارد را ملحوظ بداریم . نخست از

اثراتی که جنبه فردی دارند آغاز می‌کنیم که مورد توجه روانکاوی است. در اینجا نه تنها باید نحوه رفتار بالغین را که بوسیله قوانین در ذهن جایگیر شده است مورد توجه قرار دهیم بلکه باید همچنین به تعلیم و تربیت اولیه‌ای نیز که راه را برای اطاعت از این قوانین هموار ساخته است توجه کنیم، «ضافاً به اینکه در این زمینه خاص، همچنانکه می‌دانیم تأثیر «تبوهای» اولیه ممکن است شدید و غیر مستقیم باشد. در این بخش از مسأله با آسایش و سعادت فردی سروکار داریم. مرحله دوم مشکل، زمانی آغاز میشود که به مسأله روابط بین زن و مرد پردازیم. واضح است که بعضی روابط جنسی ارزش بیشتر و بعضی ارزش کمتر دارند، و اکثر مردم قبول دارند که مناسبات جنسی موقعی که عنصر روانی قوی‌تر دارد بهتر است تا زمانی که صرفاً بر عنصر مادی متکی باشد. در واقع امر، نظری که از طریق شعر به آگاهی معمولی مردان و زنان شهری انتقال یافته عبارت از این است که هر قدر طرفین ذیعلاقه شخصیات خویش را بیشتر در این مناسبات بریزند عشق ارزش بیشتری پیدامی‌کند. شعرا همچنین به بسیاری از مردم آموخته‌اند که عشق را به نسبت شدت آن ارزیابی کنند - و این البته موضوعی است قابل بحث. بیشتر متجددین معتقدند که عشق باید يك رابطه متساوی باشد و به همین دلیل، صرف نظر

۱ - taboo

«تبو» لغتی است پولنیزی که نخستین بار در اواخر قرن هیجدهم بوسیله کاپیتن جمیز کوك وارد زبان انگلیسی شد و دلالت بر شخص یا چیز یا عملی می‌کند خطر ناك که خواه به سبب اینکه مقدس است و یا تقدیس شده و یا ناپاک است تماس با آن و ارتکاب بدان ممنوع گشته است.

از سایر جهات ، تعدد زوجات نمی تواند يك سیستم کمال مطلوب باشد . در این بخش از موضوع لازم است هم به ازدواج وهم به مناسبات جنسی خارج از دائره زناشوئی توجه خاص مبذول گردد ، زیرا سیستم رایج زناشوئی هر چه باشد مناسبات خارج از این دایره نیز متقابلاً تغییر می کند .

سپس به مسأله خانواده میرسیم . انواع و اقسام خانواده در زمانها و مکانهای مختلف وجود داشته اما نقش اصلی را خانواده های بر عهده داشته اند که در آن نقش غالب با پدر خانواده بوده است . بعلاوه ، این قبیل خانواده ها بر وحدت زوج و زوجه استوار بوده و روز بروز خانواده های را که در آن تعدد زوجات شیوع داشته تحت الشعاع قرار داده اند . انگیزه عمده اخلاق جنسی که از زمانهای پیش از ظهور مسیحیت در تمدن مغرب زمین وجود داشته این بوده است که تا آن حد که لازماً وجود خانواده پدر سالاری است و بدون آن تشکیل خانواده پدر سالاری ممکن نیست عفاف زن را تأمین کند ، چون منشاء پدری هنوز دانسته نیست . منشاء آنچه را که مسیحیت با تکیه بر عفاف مرد بدین نکته افزود است باید در ریاضت جست ، هر چند این انگیزه بعدها با حسادت زن تحکیم پذیرفت و سپس با آزادی زنان قوت و قدرتی بیشتر یافت . بهر حال ، بنظر می رسد انگیزه اخیر الذکر چیزی موقت و ناپایدار باشد ، چون اگر به ظاهر امر فتاوت کنیم می بینیم که زنان سیستمی را ترجیح می دهند که به هر دو جنس آزادی دهد نه اینکه محدودیتها و قیودی را که تاکنون منحصرأ بر زنان اعمال می شده است بر مردان نیز اعمال کند . خانواده ای هم که اساس آن بر وحدت زوج و زوجه استوار است انواع و اقسام دارد : تصمیم به ازدواج ممکن است از ناحیه زن و شوهر

آینده باشد، و چقدر بسا ممکن است تکلیف این کار را والدین معین کنند. در بعضی کشورها عروس را می‌خرند و در پاره‌ای دیگر، از جمله فرانسه، داماد را. و بعد، در مورد مسأله طلاق اختلاف عقیده و عمل بسیار است: از قوانین افراتی کاتولیک گرفته که طلاق را تحت هیچ شرایطی مجاز نمی‌داند تا قوانین چین باستان که به مرد اجازه می‌داد زن راحتی بخاطر پرچانگی طلاق دهد. ثبات یا ثبات ظاهری در روابط جنس، در میان حیوانات نیز مانند موجودات بشری و در آنجا که برای بقای نوع لازم است مرد نیز در پرورش نوزادان شرکت کند به چشم می‌خورد. مثلاً پرندگان ناگزیرند برای اینکه تخم مدام گرم بماند روی آن بنخوابند و در ضمن چندین ساعت از وقت روز را صرف تهیه خوراک کنند. انجام این دو کار، در میان بسیاری از انواع پرندگان، از یک پرنده ساخته نیست و لذا همکاری پرنده ضروری است. در نتیجه همین امر است که پرندگان از لحاظ عفاف در زندگی زناشویی زبانه‌زده‌اند. در میان افراد بشر نیز، خاصه در ادوار پرشور و شور در میان جماعتی که هرج و مرج بر زندگی‌شان حکمفرماست، کمک و همکاری پدر برای فرزندان اهمیت حیاتی دارد. ولی بارش تمدن جدید، حکومت روز بروز وظیفه پدر را خود برعهده می‌گیرد و لذا دلایلی در دست است که بر مبنای آن فکر کنیم چندی نخواهد گذشت که پدر لااقل در میان طبقات مزد بگیر از این حیث مقام و موقعیت خود را پاک از دست خواهد داد. اگر چنین چیزی رخ دهد باید انتظار داشت که اخلاق مرسوم نیز بکلی درهم بریزد، زیرا در آن صورت دلیلی ندارد که مادر بخواند پدر کودکی که بدنیا آورده است مشخص باشد و در صحت هویت آن تردید نباشد. اگر افلاطون زنده

بود شاید بی میل نبود از این نیز فراتر رویم و حکومت را نه تنها جانشین پدر بلکه جانشین مادر نیز بسازیم . من خود بشخصه حسن عقیدت چندانی به حکومت ، و زندگی پرورشگاهی ندارم تا این نظر را به طیب خاطر بپذیرم . اما بهر حال بعید نمی دانم که ضرورت های اقتصادی جامعه را بر آن دارد که این نظر را کم و بیش بپذیرد .

قانون از دو طریق متفاوت در مسأله جنسی مداخله می کند : از طرفی اخلاق جنسی را که جامعه مورد نظر پذیرفته است اعمال می کند و از طرف دیگر از حقوق عادی افراد در قلمرو روابط جنسی حمایت می کند . قسمت اخیر ، یعنی حقوق افراد در قلمرو روابط جنسی ، شامل دو قسمت است : حمایت اناث و اشخاص غیر رشید در مقابل تجاوز و بهره کشی ها و جلوگیری از امراض مقاربتی . هیچیک از این دو به فراخور اهمیت و استحقاقشان ارزیابی نمی شوند و به همین دلیل در مورد هیچیک از این دو نیز چنانکه باید اقدامی بعمل نمی آید . در مورد قسمت اول ، که بهره کشی از زنان باشد ، مبارزات شدید علیه « داد و ستد کنیزان سفید پوست » بدوضع قوانینی منتهی شد که تبهکاران حرفه ای بسهولت می توانند از آن طفره بروند ، حال آنکه وسیله ای است برای سرکیسه کردن و گرفتن باج سبیل از مردم بی آزار . در مورد قسمت دوم ، که مبارزه با امراض مقاربتی باشد ، این عقیده که امراض مقاربتی مکافات گناہانی هستند که مرتکب می شویم مبارزه مؤثر طبی علیه این گونه امراض را سخت دشوار ساخته است ؛ بعلاوه افکار عمومی که ابتلای به امراض مقاربتی را نوعی رسوائی تلقی می کند موجب شده است که مبتلایان ، بیماری خویش را پنهان دارند و در معالجه اساسی آن اقدام نکنند .

سپس می‌رسیم به مسألهٔ نفوس که فی‌نفسه مسألهٔ فوق‌العاده مهمی است و باید از نظر گاه‌های بسیار مورد توجه قرار گیرد. بعد، مسألهٔ سلامت مادران و اطفال و تأثیر روانی خانواده‌های کوچک و بزرگ بر خوی و خصال اطفال مطرح می‌شود. اینها را می‌توان جنبه‌های بهداشتی مسأله نامید. سپس جنبه‌های اقتصادی خصوصی و عمومی مسأله است؛ و بعد مسألهٔ ثروت یا درآمد سرانهٔ خانواده و یا اجتماع با توجه به وسعت خانواده و یا میزان زاد و ولد جامعه است. و باز نکته‌ای که ارتباط نزدیک با این مطلب دارد مسألهٔ تأثیر جمعیت بر سیاست جهانی و امکان جنگ یا صلح است؛ و بالاخره مسألهٔ اصلاح نژاد، بدین معنی که چگونه از طریق نرخیهای مختلف زاد و ولد و مرگ و میر، درقشرهای مختلف جامعه، نژاد اصلاح و یا تباه می‌شود. بهر حال، هیچ اخلاق جنسی را نمی‌توان بر اساس مستحکم و متینی توجیه و یا محکوم نمود مگر اینکه از لحاظ کلیهٔ مواردی که مذکور افتاد مورد دقت و سنجش قرار گرفته باشد. مصلحین و مرتجعین هر دو عادت بر این دارند که یکی دو تا از جنبه‌های مهم مسأله را مورد توجه قرار دهند و سایر موارد را از نظر دور دارند. بندرت می‌توان چیزی را دید که چندین نقطه نظر شخصی و سیاسی را در خود گرد آورده باشد؛ از طرف دیگر ممکن نیست بتوان گفت که کدامیک از جنبه‌ها مهم‌تر از دیگری است؛ در ضمن مبنا و معیار قیاس متینی در دست نیست تا بر اساس آن حکم کرد که «سیستم یا روش معینی» که از لحاظ فردی خوب و مفید است از لحاظ سیاسی نیز خوب و مطلوب باشد. و بالعکس. من شخصاً بر این عقیده‌ام که در زمانها و مکانهای بسیاری عوامل روانی ناپیدائی مردم را بداتخاذ شیوه‌هایی سوق داده‌اند که متضمن خشونت و

بیرحمی بیجا بوده، و امروزه نیز در میان جماعات متمدن وضع جز این نیست. همچنین معتقدم که پیشرفتهای علم پزشکی و بهداشت تغییراتی در اخلاق اجتماعی پدید آورده که هم از نظر فردی و هم از نظر اجتماعی نیک و مطلوب است، حال آنکه همانطور که گذشت نقش روز افزون حکومت در رهبری تعلیم و تربیت بتدریج از اهمیت نقشی که پدر طی سراسر ادوار تاریخی ایفا کرده است می‌کاهد. لذا در انتقاد از اخلاق رایج و مرسوم، وظیفه‌ای که باید به انجام رسانیم دو جنبه دارد: از طرفی باید عناصر خرافی را که اغلب «نیمه خود آگاه» هستند از میان ببریم و از طرف دیگر عوامل جدیدی را که وارد عمل شده و به خرد قرون و اعصار گذشته صورت حماقت عصر حاضر را داده است در نظر بگیریم.

برای اینکه «روش یاسیستم» موجود را در محل شایسته خود قرار دهیم به ناچار سیستم‌هایی را که در گذشته وجود داشته و یاد در حال حاضر در میان برخی اقوام نیمه متمدن وجود دارند از نظر می‌گذرانیم و سپس به انتقاد از سیستمی که امروزه در تمدن مغرب زمین معمول و متداول است می‌پردازیم و بالاخره جنبه‌هایی را که لازم است اصلاحاتی در آنها صورت پذیرد مورد بحث قرار می‌دهیم و به دلایل و جهانی که بر مبنای آنها امید انجام چنین اصلاحاتی می‌دود اشاره می‌کنیم.

فصل دوم

جوامع مادر تباری

رسوم زناشوئی همواره مرکب از سه عامل بوده است که می توان بطور کلی آنها را غریزی، اقتصادی و مذهبی نامید. من نمی خواهم بگویم که این عوامل را در این زمینه میتوان بطور مشخصی از هم متمایز ساخت، کما اینکه در سایر زمینه ها نیز چنین چیزی ممکن نیست. بستن مغازه ها در روزهای یکشنبه ریشه مذهبی دارد، حال آنکه امروزه يك امر اقتصادی است، و همینطور در مورد سایر قوانین و رسوم که به مسأله جنسی مربوط می گردند.

رسم مفیدی که ریشه مذهبی دارد ممکن است بعلت مفید بودن خود مدتها پس از آنکه پایه مذهبی آن از میان رفت پایدار ماند. ضمناً تشخیص و تمیز بین امور مذهبی و غریزی امری است بس دشوار. مذاهبی که تأثیر شان بر اعمال آدهی شدیداست بطور کلی پایه و اساس غریزی دارند. نکته ممیزه اینها اهمیتی است که برای سنت ها

قائلند و ارجحیتی است که در سلسله مراتب اعمال مختلفی که از لحاظ غریزی امکان پذیرند برای بعضی اعمال قائل می‌شوند. منبأب مثال عشق و حسد هر دو عواطفی غریزی هستند، منتها مذهب مقرر داشته است که «حسد» عاطفه‌ای است پسندیده که جامعه باید از آن حمایت کند، حال آنکه عشق در منتهای خود قابل اغماض است.

اهمیت عنصر غریزی در روابط جنسی بمراتب کمتر از، آنچه هست که تصور می‌کنند. من قصد دارم در این کتاب وارد مباحث مردم-شناسی شوم، مگر آنکه توضیح مسائل مورد بحث چنین چیزی را ایجاب کند، اما بهر حال جنبه‌ای از موضوع هست که در بررسی آن استمداد از این علم ضروری است: در اینکه نشان دهیم چگونه بسیاری از اعمال و تجاربی که ما خلاف غریزه می‌دانیم می‌توانند مدت‌ها ادامه یابند بی آنکه موجب تعارض آشکار و مهمی با غریزه گردند. منبأب مثال، مدت‌ها نه تنها در میان اقوام وحشی بلکه حتی در میان تیره‌های نیمه متمدن نیز رسم بر این بود که روحانیان رسماً و گاه حتی در ملاء عام از دختران ازاله بکارت کنند. در ممالک مسیحی مذهب، مردم بر این عقیده‌اند که ازاله بکارت باید از حقوق و برهه داماد باشد، و بیشتر مسیحیان، لااقل مسیحیان ازمنه جدید، نسبت به این امر یعنی ازاله بکارت بوسیله روحانیان نفرت و مخالفت شدید ابراز داشته‌اند. این رسم نیز که میزبان، از راه مهمان نوازی، زن خود را به میهمان واگذارد در نظر اروپائیان جدید غریزاً سخت نفرت آور می‌نماید، مع ذلك این رسم نیز بسیار شایع بوده است. تعدد زوجات نیز یکی از رسوم است که يك سفیدپوست عامی آنرا مخالف با قوانین طبیعت می‌داند؛ کشتن نوزادان از این

بدتر - مع الوصف حقایق نشان می‌دهد که این عمل هر وقت از نظر اقتصادی به صرفه تشخیص داده می‌شده مورد استفاده قرار می‌گرفته است. حقیقت این است که غریزه ، آنجا که به آدمیان مربوط میشود ، چیز فوق العاده مبهمی است و به سهولت از مجرای طبیعی خویش منحرف می‌شود . این امر در جوامع متمدن و غیر متمدن ، هر دو ، به يك نحو صدق می‌کند . در حقیقت ، کلمه «غریزه» کلمه درست و مناسبی نیست که بتوان آنرا به چیز ظریفی چون رفتار جنسی آدمیان اطلاق نمود . عملی که می‌توان آنرا به مفهوم «روانشناسی محض» غریزی خواند مکیدن پستان مادر در کودکی است . من نمی‌دانم جریان درمورد اقوام غیر متمدن از چه قرار ممکن است باشد ، ولی مردم متمدن عمل جنسی را باید فراگیرند . اغلب پیش می‌آید زنان و مردانی که چندین سال باهم زندگی کرده‌اند به پزشک مراجعه می‌کنند و از اومی خواهند ایشان را راهنمایی کند بچه‌دار شوند ، و پس از معاینه معلوم می‌شود که ندانسته‌اند چگونه مقاربت کنند . بنابراین ، عمل جنسی يك چیز غریزی به مفهوم دقیق کلمه نیست ، هر چند گرایشی طبیعی نسبت به آن وجود دارد و آدم‌در خود خواهش و میلی احساس می‌کند که بدون انجام عمل ارضانی شود . در حقیقت ، آنجا که موضوع به آدمیان مربوط می‌شود نوع رفتار مشخص و معینی ، آنچنانکه در میان حیوانات به چشم می‌خورد ، وجود ندارد و غریزه به آن مفهوم جای خود را به چیز دیگری داده است . درمورد انبای بشر جریان از این قرار است که در بدو امر احساسی از نارضائی شخص را به انجام فعالیت‌های کم و بیش تصادفی و ناقص سوق می‌دهد که متدرجاً و تصادفاً منتهی به عملی می‌شود که موجب ترضیه خاطر می‌گردد و به همین دلیل تکرار

می‌گردد. بنابراین، آنچه در وهله اول غریزی می‌نماید انگیزه فرا گرفتن عمل است نه خود عمل، و اغلب اوقات کیفیت عملی که موجب ترضیه خاطر می‌گردد به هیچ وجه از قبل دانسته نیست - گرچه معمولاً فعالیتی که از نظر بیولوژیکی مقرون به صرفه و صلاح باشد به ترضیه خاطر کامل منتهی می‌شود، مشروط بر اینکه قبلاً عادت مخالف آن تحصیل نشده و یا شکل و قوام نیافته باشد.

با توجه به اینکه کلیه جوامع جدید بر اساس خانواده پدرسالاری استوارند و مسأله عفاف و تقوای زن باین منظور عنوان شده است که تشکیل این نوع خانواده امکان پذیر گردد، تحقیق درباره انگیزه‌های طبیعی‌ای که موجب پدید آوردن احساسات پدری گشته حائز کمال اهمیت است. اما این مسأله آنقدر که اشخاص سطحی تصور می‌کنند ساده نیست. درک و فهم احساسی که مادر نسبت به فرزند خود دارد دشوار نیست، چون علقه جسمانی نزدیکی، لااقل تا زمانی که کودک از شیر گرفته می‌شود، بین آن دو وجود دارد. ولی رابطه فرزند با پدر رابطه‌ای است غیر مستقیم، فرضی و استنباطی، و وابسته به عقاید و تصوراتی است که مرد از عفاف زن دارد و لذا به قلمروی تعلق دارد که بسیار عقلانی است، آنقدر که مشکل بتوان غریزی شمرد، و یا لااقل چنانچه شخص معتقد باشد که احساس پدری باید بطور عمده متوجه کودکانی باشد که به وی تعلق دارند چنین است. اما بهر حال، قضیه جزاین است: اهالی جزایر «مالانزی»^۱

۱ - Melanesia ناحیه‌ای در اقیانوس آرام (جنوبی) شامل گینه نو و

مجمع الجزایر سلیمان و هیبرید و کالدونی نو.

نمی‌دانند که پدری هم وجود دارد ، مع الوصف علاقه شان نسبت به اطفال کمتر از علاقه پدرانی نیست که ایشان را متعلق به خود می‌دانند. کتابهایی که «مالینوفسکی»^۱ در باره بومیان این جزایر به رشته تحریر کشیده مسأله پیوستگی از سوی مادر را تا حد زیادی روشن کرده است . مطالعه آثار مالینوفسکی خاصه کتابهای : «مسأله جنسی و منع در جماعات غیر متمدن، پدر در روانشناسی ابتدائی و زندگی جنسی وحشیان شمال غربی ملاتزی» برای درک و فهم احساسات پیچیده‌ای که ما آنرا احساس پدری مینامیم بسیار ضروری است .

در حقیقت ، دو علت کاملاً متمایز و متفاوت موجب میشود مرد به کودک علاقه نندگردد : ممکن است به این جهت به وی علاقه مند گردد که فکر کند از آن اوست ، و یا ممکن است به این دلیل که می‌داند فرزند زن او است . آنجا که سهم یا نقش پدر در زاد و ولد دانسته نیست محرك دوم به تنهایی عمل می‌کند .

مالینوفسکی و رای هیچگونه شك و شبهه‌ای ثابت می‌کند که در میان جزیره نشینان «تروبریاند»^۲ کسی فکر نمی‌کند که چیزی بنام پدر وجود دارد . منباب مثال ، دید مردی که بمدت یکسال و یا بیشتر در سفر بوده است هنگامیکه به خانه بازمی‌آید و می‌بیند زنش کودکی بدنیا آورده است خوشحال می‌شود و اشارات تردید آمیزی را که اروپائیان در خصوص عفت و پاکدامنی همسرش می‌کنند در نمی‌یابد . مهم تر این که دید مردی که صاحب تعدادی خوک اصیل بود تمام خوکهای نر را اخته کرد

۱- Malinowski

۲- Trobriand Islands

مجمع الجزایری شامل هشت جزیره مرجانی در دریای سلیمان

و نمی‌فهمید که با این عمل موجب نابودی این نسل خواهد شد. در اینجا مردم معتقدند که ارواح، کودکان را می‌آورند و در دل مادر جای می‌دهند. ضمناً قبول کرده‌اند که دوشیزگان آبستن نمی‌شوند، چه معتقدند که پردهٔ بکارت مانعی در برابر فعالیت ارواح است؛ پسران و دختران جوان زندگی عشقی کاملاً آزادی دارند، و عجب آنکه به علل و جهاتی که بر ما معلوم نیست دختران به ندرت آبستن می‌شوند و تعجب در این است که آبستن شدن دختران را عملی سخت ننگ آور می‌دانند، حال آنکه موافق فلسفهٔ محل، عملی که انجام داده‌اند علت آبستنی بشمار نمی‌آید. باری، زود یادیر دختر از تنوع خسته می‌شود و شوهری اختیار می‌کند و می‌رود و درده شوهرش زندگی می‌کند، اما کودکانش باز جزوا بواجمی دهی بشمار می‌آیند که زادگاه مادر است. در نظر مردم، شوهرش قرابت خونی با کودکان ندارد و تبار کودکان از از راه نسبت زن تعقیب می‌شود. نوع سلطه و قدرتی که در سایر جاها از طرف پدر بر کودکان اعمال می‌شود در میان جزیره نشینان «تروبریان» از حقوق دائی است. در اینجا پیچیدگی عجیبی بروز می‌کند: «تپوی» برادر و خواهر فوق العاده شدید است، و لذا وقتی برادر و خواهر بزرگ شدند و به سنین رشد رسیدند دیگر مجاز نیستند در مورد چیزهایی که به مسائل جنسی مربوط می‌شوند، ولو این ارتباط بسیار ضعیف هم باشد، باهم صحبت کنند. نتیجهٔ، دائی اگر چه بر خواهرزاده‌های خود سلطه و اختیار دارد به ندرت آنها را می‌بیند مگر آنکه از مادرشان و با از خانه دور باشند. این تربیت عالی بی آنکه انضباطی بر کودکان اعمال کند مقادیری محبت از برایشان تأمین می‌کند و این چیزی است که در هیچ جاسابقه ندارد. پدر با آنها بازی میکند و با آنها به مهربانی

رفتار می نماید اما حق ندارد به آنها دستور دهد حال آنکه دائی که حق دارد به آنها دستور دهد حق ندارد در محلی که کودکان زندگی می کنند باشد.

و عجب آنکه به رغم این عقیده و گمان که علقه خونی میان کودکان و شوهر مادر وجود ندارد اعتقاد بر این است که کودکان باید به شوهر مادر خود شبیه باشند تا به دائی یا برادران و خواهران خود. در حقیقت حتی دور از ادب است که آدم شباهت میان خواهر و برادر و یا مادر و فرزند را متذکر شود، و حتی اگر شباهت آشکاری هم موجود باشد بشدت انکار می شود.

مالینوفسکی بر این عقیده است که وجود همین گمان که کودک باید به عوض مادر به پدر خویش شبیه باشد انگیزه محبت پدری است. او، یعنی مالینوفسکی، روابط میان پدر و فرزند را بسیار محبت آمیزتر و سازگارتر از روابطی دید که در جوامع متمدن به چشم می خورد، و همان گونه که ممکن است انتظار داشت به علائم و آثار عقده «ادیب»^۱ نیز برخورد.

مالینوفسکی به رغم کوشش و مجاهدتی که در این زمینه به عمل آورد موفق نشد دوستان جزیره نشین خویش را قانع کند که چیزی بنام «وابستگی یا منشأ پدری» وجود دارد. بومیان اظهاراتش را به مثابه قصه جفنگی تلقی کردند که مبلغین اروپائی جعل کرده اند. مسیحیت مذهبی است پدرسالاری و نمی توان آنرا از راه عاطفه و یا استدلال برای مردمی

۱ - Oedipus complex - بستگی پسر به مادر و دشمنی او با پدر.

که «اصل پدری» را قبول ندارند ملموس و محسوس نمود. در روبروشدن با اینگونه اشخاص شاید بعوض اینکه بگوئیم «خداوند پدر» بهتر باشد بگوئیم «خداوند دایی» اما این بهر حال مفهوم را چنانکه باید نمی‌رساند زیرا «پدری» هم متضمن عشق و محبت است و هم متضمن قدرت، حال آنکه در «ملائزی» قدرت را دایی دارد و محبت را پدر؛ و این عقیده که انسانها فرزندان خدا هستند چیری نیست که بتوان به جزیره نشینان «تروبریانند» القاء کرد، زیرا آنها معتقد نیستند و قبول ندارند که کسی بتواند فرزند يك آدم ذکور باشد. در نتیجه، مبلغین مذهبی ناگزیرند ابتدا مسائل فیزیولوژیکی را روشن کنند و سپس به تبلیغ مذهب پردازند آدم از نوشته‌های مالینوفسکی باین نتیجه می‌رسد که مبلغین هیئت‌های مذهبی در انجام این وظیفه مقدماتی توفیقی نیافته و لذا هرگز نتوانسته‌اند تعلیمات مسیح را چنانکه باید نشر دهند.

مالینوفسکی بر این عقیده است (ومن تصور می‌کنم حق با او باشد) که چنانچه مردی طی دوران بارداری و وضع حمل همسرش در جوار او باشد طبعاً به کودکی که به دنیا می‌آورد علاقمند خواهد بود و این خود پایه و اساس احساس پدری است. مالینوفسکی می‌گوید:

«احساس پدری که در بادی امر فاقد هرگونه اساس بیولوژیک مینماید عمیقاً در مواهب طبیعی و نیاز ارگانیك ریشه دارد».

مالینوفسکی بهر حال معتقد است که اگر مردی طی دوران بارداری و هنگام زایمان همسرش در جوار او نباشد در بدو امر طبعاً محبتی نسبت به نوزاد در خویشتن احساس نمی‌کند، اما اگر رسم و اخلاق قبیله‌ای اجازه دهد با همسر و فرزندش معاشرت کند محبتش نسبت به فرزند به تدریج

رشد می کند و به مرحله ای می رسد که گوئی در تمام مدت بارداری و هنگام وضع حمل در جوار مادر بوده است .

در کلیه مناسبات انسانی ، تنها چیزی که اعمالی را که اجتماعاً مطلوبند و غریزه میل بدانها آنقدر قوی نیست که انجامشان را اجتناب ناپذیر سازد از قوه به فعل درمی آورد اخلاق اجتماعی است . در مورد این وحشیان نیز وضع چنین است . عرف مقرر می دارد که شوهر مادر ، از کودکان مواظبت کند و طی دوران از آنها حمایت نماید ، و اعمال این عرف از آنجا که تضادی باغریزه ندارد دشوار نیست .

عریزه ای که مالینوفسکی در توضیح رفتار پدران مالانزی با کودکان خویش بدان استناد می جوید بنظر من خیلی کلی تر از آن است که از نوشته های او مستفاد می شود . بنظر من در هر مرد یازنی این تمایل هست که بکودک تحت توجه خود علاقمند گردد ، و حتی اگر این مراقبت ناشی از عرف یا رسوم و یا درازاء دریافت دستمزد باشد باز موجب چنین محبتی می شود . شک نیست اگر این طفل فرزند زنی باشد که مورد علاقه مرد است چنین علاقه و محبتی تشدید می گردد . بنابر این دلبستگی و محبتی که این وحشیان نسبت به فرزند همسر خویش ابراز می کنند چیزی است کاملاً مفهوم ، و تردید نمی توان داشت که همین امر خود عنصر مهمی از محبتی را که پدران در جماعات متمدن نسبت به فرزندان شان در خود احساس می کنند تشکیل می دهد . مالینوفسکی معتقد است - و مشکل بتوان با این عقیده مخالفت کرد - که کلیه جوامع بشری از این مرحله ای که بومیان «تروبریاند» از سر می گذرانند گذشته اند ، زیرا محققان دورانی وجود داشته است که نسبت پدری در هیچ کجا دانسته نبوده است . در خانواده های

حیوانی هم ، آنجا که خانواده شامل پدر نیز هست ، وضع جزاین نیست ، چون جزاین پایه و اساس دیگری نمی‌توانند داشته باشند . فقط در میان آدمیان است که پس از کشف این نسبت احساسات و عواطف پدری بصورتی درآمده است که با آن آشنا هستیم .

فصل سوم

نظامهای پدرسالاری

به محض اینکه منشأ پدری معلوم میشود عنصر دیگری در احساسات پدری وارد میشود که تقریباً در همه جا موجب بوجود آمدن جوامعی است که به «پدرسالاری» موسومند. همین که پدری دریافت که کودک همچنانکه کتاب مقدس میگوید «ذریه» او است احساساتش نسبت به او با دو عامل دیگری که عشق به قدرت و غلبه بر مرگ باشد تقویت میگردد زیرا اعمال اعقاب آدمی به تعبیری اعمال خود او و زندگیشان ادامه حیات او است. با این حساب دامنه آرزوها به گور منتهی نمیشود و می توان آنرا در وجود زندگی اعقاب و اولاد الی غیرالنهایه ادامه داد. منباب نمونه خشنودی ابراهیم را به هنگامی که به وی خبر می دهند ذریه اش سرزمین کنعان را تصاحب خواهند کرد در نظر آورید.

در جامعه «مادرتباری» افزون طلبی های خانوادگی به زنان محدود می گشت، و اما چون زنان طبعاً جنگجو نیستند لذا افزون طلبی چنین

خانواده هائی بمراتب کمتر از هنگامی است که ریاست خانواده را مرد برعهده دارد . بنا براین می توان تصور کرد که کشف نسبت «پدری» جوامع بشری را در رقابت بیشتری وارد کرده و آنرا فعال تر و پر جنب و جوش تر از جوامع مادر سالاری نموده است . قطع نظر از این تأثیر، که تا حدی جنبه فرض و گمان دارد، علت و موجب تازه ای در اهمیت عفت و تقوای زن بروز کرد . عنصر غریزی حسادت آنقدر که مردم جوامع جدید می پندارند قوی نیست . علت قوت و قدرت فوق العاده حسد در جوامع پدر سالاری ترس از این است که اعقاب قلب از آب درآیند . چه می بینیم مرد هر قدر هم به رفیقه خود علاقمند باشد و وی را از دل و جان دوست بدارد باز وقتی پای عشقبازی مردی بازنش بمیان می آید حسادتش بمراتب بیش از موقعی گل می کند که پای عشقبازی با معشوقه اش در میان باشد . بچه حلال زاده یا مشروع ادامه «خود» است و محبتی که پدر نسبت به وی دارد از خود خواهی او سرچشمه می گیرد . از طرف دیگر چنانچه طفل حرام زاده باشد پدر صوری به اشتباه از بچه ای توجه می کند که هیچگونه پیوند بیولوژیکی با او ندارد . از این رو کشف نسبت پدری منجر به انقیاد زن گردید و این انقیاد تنها وسیله ای بود که به مدد آن می شد عفاف و تقوای زن را حفظ و حراست کرد . این انقیاد در بدوامر مادی و سپس معنوی بود و در دوران ویکتوریا به منتهای خود رسید . بعلت همین انقیاد ، تقریباً در بیشتر جوامع متمدن، همسری و مصاحبت واقعی و دوستی بین زن و شوهر هرگز وجود نداشته و روابط این دوازیك سو مبتنی بر مراعات و ازسوی دیگر متکی بر اطاعت و بردباری بوده است . مرد کلیه افکار مهم و مقاصد جدی را به خود اختصاص داده زیرا می ترسیده که نکر قوی، زن را به خیانت

به او رهنمون گردد. لذا در بیشتر جماعات متمدن زنان را از شرکت در امور اجتماعی بازداشته و آنانرا بطور مصنوعی خرف و کودن و نتیجهٔ بصورت مردمی غیر جالب درآورده‌اند. آدم از مفاوضات افلاطون به این نتیجه می‌رسد که او و یارانش مرد را به صورت تنها هدف شایستهٔ عشق می‌نگریسته‌اند. بنابراین تعجبی نیست وقتی آدم می‌بیند که در تمام مسائل مورد علاقهٔ ایشان به روی زنان آبرومند آتن بسته است. این وضع تا همین اواخر در چین حکمفرما بود، در ایران عصر رونق و اعتلای شعرو در بسیاری از اعصار و ممالک دیگر نیز وضع بر همین منوال بود. خواهش و میل به حصول اطمینان از حلالزادگی فرزندان، عشق را به عنوان رابطهٔ میان زن و مرد از میان برد و نه فقط عشق بلکه هرگونه کوششی را که زنان می‌توانستند در اعتلای تمدن بکار بندند دچار وقفه و رکود ساخت.

سیستم اقتصادی نیز طبعاً آنگاه دگرگون گشت که نحوهٔ تلقی از عفاف تغییر پذیرفت. در جامعهٔ مادر سالاری، مرد خصال خویش را از دایی خود به ارث می‌برد حال آنکه در جامعهٔ پدر سالاری خصائص پدر را وارث می‌شود. در جامعهٔ پدر سالاری رابطهٔ پسر و پدر از هرگونه رابطه‌ای در جامعهٔ مادر سالاری بیشتر و محکمتر است، زیرا همانطور که دیدیم در این جامعه، یعنی در جامعهٔ مادر سالاری، وظایفی که طبعاً به پدر نسبت می‌دهیم بین پدر و دایی طفل تقسیم می‌شود. محبت و مواظبت از پدر و قدرت و ثروت از دایی ناشی می‌شود. لذا روشن است که ترکیب و بافت خانوادهٔ پدر سالاری از سایر خانواده‌های اولیه بمراتب محکم‌تر است. بنظر می‌رسد که فقط با ظهور نظام پدر سالاری است که مرد به بکارت نو عروسان علاقهٔ بیشتری نشان داد. در جوامع مادر سالاری

دختران و زنان جوان مانند مردان جوان چلچلی خود را می‌کنند و به آزادی تمام جولان می‌دهند؛ اما وقتی مسأله متقاعد کردن زنان به این‌که ایجاد هرگونه مناسبات جنسی خارج از دایره زناشویی چیز بد و گناه آمیزی است کسب اهمیت کرد دیگر ادامه چنین وضعی ممکن نبود.

پدر، همین که به حقیقت وجود خود پی برد همه‌جا و در هر حال کوشید و منتهای سعی خود را بکار برد که تا سرحد امکان از آن بهره برداری کند. تاریخ تمدن بطور عمده سابقه و تصویر زوال تدریجی قدرت پدر است که در بیشتر کشورهای متمدن مقارن با آغاز تاریخ مدون به اوج خود می‌رسد. پرستش نیاکان که تا به امروز نیز در چین و ژاپون به حیات خویش ادامه می‌دهد بنظر می‌رسد از خصایص عمومی کلیه تمدن‌های اولیه باشد. پدر، صاحب اختیار مطلق فرزندان خویش بود و این اختیار در بسیاری موارد همانگونه که در روم بود - مرگ و زندگی آنها را نیز در بر می‌گرفت. دختران در سرتاسر دوران تمدن، و پسران در بسیاری از کشورها بدون موافقت پدر حق ازدواج نداشتند: پدر بود که تصمیم می‌گرفت با چه کسی باید ازدواج کنند. زن در هیچیک از مراحل عمر خود زندگی مستقلی نداشت، زیرا نخست تابع پدر و پس از آن مطیع و منقاد شوهر بود. در عین حال یک پیرزن می‌توانست در محیط خانواده قدرت مطلقه اعمال کند؛ پسران و زنان‌شان همه با وی در زیر یک سقف زندگی می‌کردند و عروسانش همه مطیع محض وی بودند. تا به امروز هم در چین تعداد زنان جوانی که از دست مادر شوهر اقدام به خودکشی می‌کنند کم نیست، و آنچه هنوز در چین به چشم می‌خورد بقایای نظامی است که تا این اواخر در نواحی متمدن اروپا و آسیا شایع بود. وقتی

مسیح گفت که آمده است تا پسر را بر پدر و عروس را بر مادر شوهر بشو راند به این قبیل خانواده‌هایی که هنوز در شرق دور وجود دارند نظر داشت. قدرتی که پدر در بدو امر با برتری نیروی خویش کسب کرده بود به مدد و مساعدت مذهب تحکیم شد، چه مذهب را می‌توان در بیشتر اشکال خود باین نحو تعریف کرد: «عقیده به اینکه خدایان پشتیبان حکومتند» پرستش نیاکان و نظایر آن سخت رایج بود؛ و افکار و نظریات مذهب مسیح نیز، همانگونه که دیدیم، مشحون از عظمت مقام پدری بود. سازمان‌های سلطنتی و اشرافی جامعه و همچنین مسأله و رات در همه جا بر اساس قدرت پدر استوار بود. در اعصار اولیه، انگیزه‌های اقتصادی چنین نظامی را حمایت می‌نمود. نظری به «سفر تکوین»^۱ نشان می‌دهد که چگونه مردها آرزو مند بودند فرزندان کثیر داشته باشند و اگر داشتند چقدر به حالشان مفید بود. تکثیر اولاد ذکور همانقدر سودمند بود که تکثیر گله ورمه، و به همین دلیل بود که در آن زمان یهوه به مردان امر کرد زاد و ولد کنند.

اما با پیشرفت و بسط تمدن، شرایط اقتصادی تغییر کرد، به قسمی که احکام مذهبی که زمانی مشوق و مبلغ نفع شخصی بود اندک اندک قیافه ملالت آور به خود گرفت. پس از اینکه «رم» در جاده ترقی و رونق افتاد اغنیا دیگر فرزندان زیاد نداشتند، و طی قرون بعد نیز که عظمت روم به اوج خویش رسید سلاله اشراف (پاتریسین‌ها) به رغم مواظب اخلاقیون که در آن روزگار نیز مانند عصر ما وجودشان منشاء اثر نبود به زوال گرایید. طلاق امری عادی و سهل و پیش پا افتاده شد و زنان خانواده‌های

اشراف موقعیتی تقریباً نظیر مردان کسب کردند و قدرت و نفوذ پدر در خانواده بیش از پیش کاهش پذیرفت. سیر این جریان از بسیاری جهات شبیه به تحولی بود که اکنون در عصر ما بسط می‌یابد، اما این تحول منحصر و محدود به طبقات بالای اجتماع بود و آنهایی را که ثروت چندانی نداشتند تا از قبل این دگرگونی منتفع شوند بشدت منقلب می‌ساخت. تمدن قدیم برخلاف تمدن ما به علت اینکه به اقلیت ناچیزی از جامعه محدود شده بود لطمه فراوان دید، و همین امر بود که آنرا با آنکه دوام یافت در وضع متزلزلی قرار داد و موجب شد بعدها در برابر خرافاتی که در طبقات پائین اجتماع نضج می‌گرفت سر تسلیم فرود آورد. مسیحیت و تهاجم اقوام وحشی، سیستم افکار و اندیشه های یونانی و رومی را درهم شکست، حال آنکه نظام پدر سالاری با برجای ماند، و با آنکه در بند امر در مقام مقایسه با نظام اشرافی روم تحکیم یافت مع الوصف ناگزیر بود خویشان را با عنصر جدیدی سازش دهد: این عنصر جدید نظر مذهب مسیح نسبت به امور جنسی و اصول آزادی فرد (اندیوید و آلیسم) بود که از آئین مسیحی «روح ورستگاری» اقتباس شده بود.

بدیهی است هیچیک از جوامع مسیحی از لحاظ کمال بیولوژیکی پهای تمدنهای باستانی خاور دور نمی‌رسد. بعلاوه، اندیوید و آلیسم جوامع مسیحی متدرجاً بر سیاست کشورهای مسیحی تأثیر کرد و از طرفی وعده جاردانی بودن روح میزان علاقه‌ای را که فرد به بقای نسل داشت و این خود تنها چیزی بود که سابقاً به مدد آن مسأله فنا ناپذیری را توجیه می‌نمود سخت تقلیل داد.

جامعه جدید هر چند هنوز پدر سالاری است و گرچه خانواده هنوز

وجود دارد اهمیتی بمراتب کمتر از آنچه در جوامع قدیم معمول بود برای پدر و نفوز او در خانواده قائل است. در این جامعه، استحکام خانواده حتی بمراتب کمتر از سابق است. امروزه امیدها و آرزوهای بشر با امیدها و آرزوهای رؤسای خانواده هائی که در «سفر تکوین» از ایشان نام برده می شود فرق بسیار دارد. امروزه مردم بیشتر ترجیح می دهند از طریق اشغال موقعیتی در دستگاه حکومت به بزرگی نایل آیند تا از طریق کثرت اولاد، و همین تغییر موجب شده است اخلاقیات مرسوم و حکمت الهی تأثیری کمتر از سابق داشته باشند. معذک همین تغییر هم در حقیقت جزئی از الهیات مسیحی است. برای اینکه بدانیم این وضع چگونه پیش آمد باید تأثیری را که مذهب بر تلقی مرد از ازدواج و خانواده داشته است از نظر گذرانیم.

فصل چهارم

پرستش آلت مرد، ریاضت و گناه

از زمانی که « اصل پدری » کشف شد مسأله جنسی سخت مورد توجه مذهب قرار گرفت، و این موافق انتظار بود زیرا مذهب به هر چیزی که مهم و مرموز باشد می پردازد. باروری خواه در غلات و یا رمه‌ها و مواشی و یا زنان در اوایل عصر فلاح و شبانی همیشه در نظر آدمی در درجه اول اهمیت قرار داشت، ولی حاصل کشتزار همیشه مطلوب نبود و رابطه جنسی نیز همیشه به حاملگی نمی انجامید. در تأمین این منظور از مذهب و سحر و جادو کمک گرفته شد. بنا بر تصویری که از اینگونه « افسونهای مساعد » وجود داشت و گفته میشد که اینها موافق و در جهت بر آوردن خواهش و آرزوی بشر عمل می کنند، گمان بر این بود که با بسط و تشویق باروری افراد میتوان باروری زمین را نیز بسط داد و تقویت نمود و بنا بر این تصورات و افکار باروری انسان که در بسیاری از جماعات اولیه خواستاران فراوان داشت با انجام تشریفات مذهبی مخصوص و توسل به سحر و جادو

تشویق می‌شد. در مصر باستان که بنظر میرسد در آنجا زراعت زمین پیش از پایان عصر مادرسالاری آغاز شده باشد عنصر جنسی که در مذهب نفوذ داشت پرستش آلت مردی نبود و بلکه آلت تناسلی زن بود که صدف موسوم به «کس‌گره» مظهر و معرف آن بود که تصور میشد قدرت سحر-آمیزی داشته باشد، و اندک اندک بعنوان وسیله مبادله به کار رفت. باری این مرحله سپری شد و در ادوار بعدی تمدن مصر، مانند سایر تمدنها، عنصر جنسی مذهب، صورت پرستش آلت مرد را بخود گرفت. «بریفو»^۱ در یکی از فصول کتاب خود بنام «مسأله جنسی در تمدن» در این خصوص شرح جالبی بدست میدهد:

«فستیوالهای کشاورزی، خاصه فستیوال هائی که به بذرپاشی و جمع‌آوری محصول مربوط بود تقریباً در تمام مناطق جهان و در هر عصر و دوره‌ای نمونه‌های روشن و جالبی از آزادی مسأله جنسی را ارائه می‌دهد. توده کشاورز الجزیره با هرگونه قید و محدودیتی که بر آزادی زنانشان اعمال شود نظر خوشی ندارند چه معتقدند اقدام به اعمال اخلاق جنسی به امور زراعتی لطمه می‌زند. جشنهای «تسمو فوریا»^۲ یا بذرافشانی که آنتی‌ها برپا می‌نمودند مشخصات و آثار اقدامات سحر آمیزی را که در

۱- Robert Briffault - (۱۸۷۶-۱۹۴۸) جراح و مؤلف

انگلیسی.

۲- Thesmophoria - جشنی که بافتخار Thesmophros

قانون‌گذار که وی را بنیان‌گذار کشاورزی می‌دانسته‌اند بمدت سه روز از ۲۴ اکتبر در آتن برگزار می‌شده است.

گذشته به منظور تقویت باروری انجام می‌شده به صورت خفیف تری حفظ می‌کرد. در این جشنها زنان اجسامی را که بشکل آلت مرد بود با خود حمل می‌کردند و سخنان رکیک بر زبان می‌راندند.

«ساتورنالیها»^۱ نیز فستیوال‌هایی بود که رومیان در موسم بذرافشانی برپای می‌داشتند و همین جشن‌ها بود که بعدها در جنوب اروپا جای خرد را به «کارنیوال»^۲ داد. در این جشنها حمل علائمی که مظهر و نشانه آلت مرد بود و با آنچه که در میان اقوام «سیو»^۳ و «داهومی»^۴ موسوم بود تفاوت چندانی نداشت تا همین اواخر از مشخصات برجسته این گونه جشن‌ها بود.^۵

در بسیاری از نقاط جهان عقیده بر این بود که ماه (که آنرا مذکر می‌دانستند) پدر حقیقی کلیه اطفال است. بدیهی است این عقیده با ماه پرستی ارتباط نزدیک دارد، و گرچه این مورد ارتباط مستقیمی با موضوع مورد بحث ندارد مع الوصف باید گفت که همیشه کشمکش میان مهر پرستی و ماه پرستی و تقویم شمسی و قمری وجود داشته است. در انگلستان تا قرن هیجدهم و در روسیه حتی تا انقلاب ۱۹۱۷ از تقویم نادرستی استفاده می‌شد و علت امر نیز این بود که مردم احساس می‌کردند که تقویم «گرگوار» با کلیسای روم پیوند دارد. استفاده از همان تقویم

۱- Saturnalia

۲ Carnival. این نام را سفیدپوستان بدانها داده‌اند (به معنی مارمانند)

۳- Sioux - بومیان مقیم داکوتا.

۴- Dahomey - منطقه‌ای در غرب افریقا.

۵- از کتاب بریفو، صفحه ۳۴

قمری نادرست همچنان و در همه جا مورد حمایت کاهنان ماه پرست بود و پیروزی تقویم شمسی کند و ناچیز بود. در مصر این اختلاف زمانی منشاء جنگ های داخلی بود. حتی می توان تصور کرد که این کشمکش بامجادله دستوری که بر سر «جنسیت» کلمه ماه در گرفته بی ارتباط نبود؛ همین کلمه تا به امروز هم در زبان آلمانی بصورت مذکر باقی مانده است. اما هم ماه پرستی و هم مهرپرستی هر دو آثاری از خویش در مذهب مسیح برجای گذاشته اند: از آنجمله تولد مسیح در «انقلاب شتوی» واقع شده حال آنکه «قیام» در ایام عید فصح و در موقعی که ماه بدر کامل است واقع می شود. هر چند منطقی نیست بگوئیم که تمدن های اولیه بر اساس عقل و منطق استوار بوده اند مع ذلك نمی توان این استنتاج را هم قبول نکرد که پیروزی مهرپرستان، در هر جا که تحصیل شد، ناشی از يك حقیقت آشکار بود، ناشی از این حقیقت که تأثیری که آفتاب بر غلات دارد بمراتب بیش از تأثیر ماه می باشد.

در کلیه مذاهب دورانهای باستان عناصر قابل ملاحظه ای از پرستش آلت مرد وجود داشت و وجود همین عناصر روحانیان مسیحی را بسا سلاحهای جدلی بسیاری مجهز می ساخت. اما علی رغم این مجادلات و انتقادات علائم و آثار پرستش آلت مرد همچنان تا قرون وسطی باقی بود و فقط آئین پروتستان بود که سرانجام به ریشه کن کردن آن توفیق یافت.

«در فلاندر^۱ و فرانسه تعداد مشایخی که شهرت و کراماتشان با «ذکر»

ارتباط داشت اندک نبود، از آنجمله بودند «سن ژیل»^۱ در «برتانی»^۲ «سن رنه»^۳ در «آنژ»^۴ و «سن گرلوشون»^۵ در «بورژ»^۶ و «سن رینو»^۷ و «سن آرنو»^۸. از همه مشهورتر «سن فوتن»^۹ بود در جنوب فرانسه که گفته می‌شد نخستین اسقف شهر «لیون»^{۱۰} بود. هنگامی که «هوگنت»^{۱۱} ضریحش را در «آمبرن»^{۱۲} ویران ساختند مؤمنین مظهر ذکر عجیب و فوق‌العاده این شخصیت مقدس را که از بس مریدان حضرت شراب نذری بر آن ریخته بودند از سر تا پا سرخ بود از معرکه بدر بردند... بازی، مریدان حضرت شراب نذر می‌کردند و بر مظهر ذکرش می‌ریختند و سپس شراب را به عنوان داروی قطعی معالج نازائی و ناتوانی جنسی می‌نوشیدند. فحشاء مقدس نیز یکی دیگر از رسوم اجتماعی است که در عهد قدیم سخت رایج بود. در بعضی جاها زنان محترم و آبرومند به معابد می‌رفتند و با کاهنان و یا هریگانه رهگذری که تصادفاً گذرش به آنجا می‌افتاد مجامعت می‌کردند. در سایر موارد کاهنه‌ها نیز خود فواحش مقدسه بودند. احتمال دارد همه این رسوم و عادات ناشی از این بوده باشد که خواسته‌اند باروری زنان را از طریق جلب عنایت خدایان تأمین کنند و یا با افسونهای مساعد بر حاصل بخشی کشت‌ها بیفزایند.

تا اینجا سخن در پیرامون عناصر «موافق جنسیت» در مذهب دور

۱ - St. Giles ۲ - Birtany ۳ - St. René

۴ - Anjou ۵ - St. Greluchon ۶ - Bourges

۷ - St. Regnaud ۸ - St. Arnaud ۹ - St. Fouten

۱۰ - Lyons ۱۱ - Huguenots ۱۲ - Embrun.

می‌زد. اما بهر حال باید توجه داشت که از همان روزگاران نخستین عناصر مخالف نیز در کنار سایر عناصر وجود داشت و همین عناصر سرانجام در آنجا هائی که مذهب مسیح و بودا قوت گرفت بر عناصر مخالف چیره شد. وستر مارک^۱ موارد بسیاری را در باب «این عقیده عجیب مبنی بر اینکه چیز ناپاک و معصیت باری در زناشوئی و بطور کلی در روابط جنسی وجود دارد» ذکر می‌کند. در تقاطعی هم که از تأثیر و نفوذ مذاهب بودا و مسیح بر کنار بودند، همیشه بودند کاهنائی که عهد می‌کردند کرد ازدواج نکردند، همچنانکه در میان یهود فرقه «حسیدیم»^۲ کلیه روابط جنسی رازش و پلیدی دانست. بنظر می‌رسد که این عقیده در اعصار قدیمه و حتی در میان محافظی که سخت با مسیحیت سر دشمنی داشته‌اند قوت و پیشرفت داشته است. در حقیقت، در امپراطوری روم گرایش شدیدی به سوی ریاضت و ریاضت‌کشی مشهود بود: در میان طبقه مذهب و با فرهنگ روم و یونان پیروی از فلسفه ایقورویا اعتقاد به اصالت خوشی و خوشگذرانی از میان رفت و پیروی از حکمت «رواقیون» که پرهیزکاری باشد جانشین آن گردید.

در قطعات مشکوکی که به کتاب مقدس نسبت می‌دهند تلقی تقریباً متراضانه‌ای نسبت به زن مشاهده می‌شود که با آن احساس قوی مردانه‌ای که در بخشهای قدیم‌تر عهد عتیق به چشم می‌خورد بسیار فرق دارد.

۱ - Westermarck - انسان شناس و جامعه شناس فنلاندی

(۱۸۳۲-۱۹۳۹)

۲ - Essenes فرقه‌ای که دو قرن پیش از آمدن مسیح در فلسطین تشکیل

شده بود (به معنای مقدس).

هواخواهان فلسفه نوین^۱ افلاطونی نیز در این زمینه دست کمی از مسیحیان ندارند . این عقیده که ماده چیز زشت و پلیدی است از ایران به مغرب زمین رسید و با خود این عقیده را آورد که رابطه جنسی چیز ناپاک و کثیفی است . همین نظر ، در حد متعارف خود ، تلقی و نقطه نظر کلیسا است و ما بحث درباره آنرا به فصل بعد موکول می کنیم . آنچه مسلم است این است که در پارادای شرایط و اوضاع آدم خود به خود به مرحله ای کشیده می شود که نسبت به جنس مخالف احساس نفرت و اترجار کند ، و وقوع چنین چیزی همانقدر طبیعی است که تمایل عادی و طبیعی به امور جنسی . برای قضاوت در این باره که چه سیستم جنسی ممکن است و می تواند طبیعت بشری را بهتر ارضا کند باید این مسأله را در نظر گیریم و آنرا از نظر روانی درست بفهمیم .

دربدو امر باید گفت که توجه به اعتقادات بعنوان سرچشمه و منشاء این نوع تلقی ، چیز بیهوده و عبثی است . عقایدی از این قبیل در وهله نخست حتماً از یک وضع و حالت خاص روحی مایه می گیرند . راست است که وقتی به وجود آمدند ممکن است این حالت را جاودانی سازند ، اما بهر حال علل اولیه آن نیستند . به نظر من علت اساسی این نوع تلقی دو چیز است : حسد و خستگی جنسی . هرگاه حسد ، ولو بطور خفیف ، بر انگیزند می شود ، عمل جنسی نفرت آور می نماید و اشتهائی که شخص را به سوی آن می کشد کور می شود . مردی که تابع غریزه است اگر بتواند کاری می کند که زنان جز او کسی را دوست نداشته باشند ؛ ابراز هر گونه ملاحظاتی به سایر مردان احساساتی در او برمی انگیزد که به سهولت

به سرزنش و محکومیت اخلاقی منجر می‌شود، خاصه وقتی زن مورد نظر، همسر او باشد. منباب نمونه، در آثار شکسپیر می‌بینید که مردها، هیچوقت مایل نیستند زنانشان شوروشهوتی داشته باشند. از نظر شکسپیر زن کمال مطلوب زنی است که بنابه وظیفه به عشق و رزیهای شوهر تمکین کند و خیال داشتن معشوقی را به مخیله خود راه ندهد، زیرا نفس عمل جنسی در نظر او چیز نا مطبوعی است، منتها چون قوانین اخلاقی آنرا مقرر داشته اند باید تحمل نمود. شوهری که تابع غریزه است وقتی می‌فهمد که زنی به او خیانت کرده است نسبت به او و معشوقش احساس نفرت و بیزاری شدید می‌کند. بسا سرانجام به این نتیجه برسد که عمل جنسی نیز از سر تا پا چیز زشت و نافر انگیزی است. این تلقی خاصه هنگامی پیدا می‌شود که شخص در اثر افراط در عمل جنسی و یا به سبب پیری ناتوان شده است، و چون در بیشتر جماعات نفوذ پیر مردان بیش از جوانان است لذا طبعاً عقیده و نظر رسمی نافذ در مورد مسائل جنسی عقیده و نظر جوانان پرشور نیست.

خستگی جنسی پدیده‌ای است زاییده تمدن، و در میان حیوانات و جماعات غیر متمدن شناخته نیست. این امر درازدواج‌هایی که بر وحدت زوج و زوجه استوار است جز به مقدار بسیار اندک رخ نم‌دهد زیرا چیزی که در این زمینه بیشتر مردها را به جانب بی‌اعتدالی و افراط سوق می‌دهد انگیزه نوظلمی است. موقعی هم که زن در رفتار خویش آزاد باشد و بتواند به تمنیات مرد پاسخ مساعد ندهد احتمال وقوع خستگی جنسی کم است، زیرا در این صورت زنان نیز مانند حیوانات ماده، پیش از انجام عمل، اثر

طلب عشق می کنند و تا وقتی احساس نکنند که احساسات نر باندازه کافی تحریک شده است به خواست او تمکین نمی کنند. تمدن، این احساس و رفتار را به صورت چیز نادری در آورده است. آنچه در امحاء این مسأله سهم بیشتری داشته عامل اقتصادی است. زنان شوهر دار نیز مانند فواحش از طریق جاذبه جنسی خویش زندگی می کنند و لذا بدیهی است در انجام این عمل صرفاً از غریزه خود تبعیت نمی کنند و همین امر نقشی را که عشق در این میان داشته و در حقیقت حفاظی در مقابل خستگی جنسی بوده از قوت و اهمیت انداخته است. در نتیجه، چون مردها مقید به اصول اخلاقی محکمی نیستند احتمال دارد در این عمل افراط کنند و این افراط سرانجام به دلزدگی و نفرت از عمل جنسی منتهی گردد که خود مقدمه ریاضت-کشی است.

اگر، همچنانکه اغلب پیش می آید، حسد و خستگی جنسی به اتفاق عمل کنند قدرت احساس مخالف عمل جنسی فوق العاده زیاد می شود. به نظر من علت اساسی بسط و تقویت ریاضت را در جوامع آزاد باید در همین مسأله جستجو کرد. تجرد به عنوان يك پدیده تاریخی ریشه های دیگری نیز دارد. روحانیان زن و مردی که خویشان را وقف خدایان می کردند در حقیقت امر در حباله نکاح خدایان بودند و چون چنین بودند ناگزیر از آمیزش با موجودات فانی ابا می کردند. اینگونه اشخاص طبعاً از زمره قدیسین محسوب می گردند و لذا این تقدس و تجرد خود بخود رابطه ای به وجود می آید. تا به امروز هم در کلیسای کاتولیک راهبه ها را از زمره عروسان مسیح محسوب می دارند، و در حقیقت یکی از عللی که بر

اساس آن ، روابط این اشخاص را با موجودات فانی زشت می دانند همین است .

به گمان من علاوه بر عللی که بر شمردیم علل مبهم دیگری نیز با رشد و گسترش ریاضت در روزگاران بعدی عهد باستان پیوند داشته است در اینجا به اعصاری برمی خوریم که زندگی خوش و خرم می نماید ، مردها قوی و نیرومندند و خوشیها و لذات دنیوی برای تأمین موجبات خشنودی کامل خاطر کفایت می کنند . اعصار دیگری نیز هست که آدمها خسته می نمایند و جهان و خوشیهای آن کفایت نمی کنند و مردم به جبران خالی بودن زندگی به عالم روحانی روی می برند و از آن تسلی می جویند . منیاب نمونه ، سلیمان سراینده «غزل غزلیها» را با سلیمان «کتاب جامعه» مقایسه کنید : اولی زندگی عهد باستان را در بهار و شوکتگی و دومی همان را در زوال و فروتنی خود ارائه می دهد . علت این اختلاف بر من معلوم نیست . شاید چیز بسیار ساده فیزیولوژیکی مثلا تغییر زندگی فعال روستائی و صحرا نشینی به زندگی بی جنبش شهری موجب این اختلاف بوده باشد ، شاید که رواقیون کبدشان تنبل بوده و خوب کار نمی کرده ، و یا شاید مؤلف «کتاب جامعه» چون خود تحرك چندانی نداشته فکر می کرده همه چیز بوج و بیهوده است . بهر حال ، علت هر چه باشد در این شکی نیست که يك چنین چیزی به سهولت به محکومیت عمل جنسی منتهی می شود . یحتمل عللی که بر شمردیم ، و نیز علل دیگر ، موجب خستگی و بیزاری بوده باشند که در اعصار قدیم به وجود آمد و ریاضت از نکات برجسته آن بود . بدبختانه در این عصر بیمار و رو بزوال بود که اخلاق مسیحی شکل گرفت

و مردان قوی و نیرومند این دوره از زمان ناگزیر شدند موافق مرام و نظراشخاص بیمار و خسته و سرخورده‌ای زندگی کنند که حس درك ارزش های بیولوژیکی و تداوم زندگی انسانی را از دست داده بودند . اما این موضوع بهر حال به فصل بعد تعلق دارد .

فصل پنجم

اخلاق مسیحی

« وستر مارك » می گوید به عوض آنکه اساس خانواده بر ازدواج باشد ازدواج بر مبنای خانواده قرار دارد . این نظر شاید در زمانهای پیش از ظهور مسیحیت آنقدر عیان بود که نیازی به بیان نداشت ، اما پس از آن با اهمیتی که کسب کردن نیاز به تصریح بیشتر پیدا کرد . مسیحیت خاصه پولس رسول (سن پل) نظر کاملانوی را در مورد زناشوئی بیش کشید مشعر بر اینکه غرض از ازدواج در بادی امر نه تکثیر نسل بلکه جلوگیری از معصیت زنا است .

این نظریات با روشنی و وضوحی که جای هیچ ابهامی باقی نمی گذارد در رساله اول او به قرن تیان تشریح شده است . آنطور که از این رساله بر می آید قرن تیان مسیحی با زن پدران خویش روابط نامشروع برقرار کرده اند و « پولس » لازم می بیند موضوع را به نحو هر چه جدی تر مورد بحث قرار دهد . نظریاتی که در این زمینه ابراز می دارد به

شرح زیر است :

- ۱- اما در باره آنچه به من نوشته بودید ، مرد را نیکو آنست که زن را لمس نکند .
 - ۲- لکن به منظور اجتناب از زنا هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را .
 - ۳- و شوهر حق زن را ادا نماید و زن حق شوهر را .
 - ۴- زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش و مرد نیز اختیار بدن خود را ندارد بلکه زنتش .
 - ۵- از یکدیگر جدائی مگزینیدمگر مدتی برضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید و تا باهم پیوندید ، مبادا شیطان شمارا بسبب ناپرهیزی وسوسه کند .
 - ۶- لیکن من این را به طریق اجازمی گویم نه برسبیل حکم .
 - ۷- زیرا آرزو می کنم که همه مردان مثل خودم بودند . لکن هر کس موهبتی خاص از خدا دارد یکی چنین و دیگری چنان .
 - ۸- لذا به مجردین و بیوه زنان می گویم که ایشانرا نیکوست که مانند من بمانند .
 - ۹- اما اگر خویشن داری نتوانند نکاح کنند زیرا بهتر است نکاح کرد تا به آتش جهنم سوخت .^۱
- همانطور که می بینید پولس در این قطعه کمترین اشاره ای به اطفال نمی کند : ظاهراً منظور وهدف بیولوژیکی ازدواج در نظر او عاری از اهمیت است و این کاملاً طبیعی است ، زیرا تصور می کرد که ظهور ثانوی
-
- ۱- رساله اول پولس رسول به قرتیان ، باب هفتم آیه های ۳۲ تا ۳۴

مسیح نزدیک است و دنیا به زودی به پایان می‌رسد و در ظهور ثانوی مسیح مردم به دودسته بزرگوسفند (طالح و صالح) تقسیم می‌شوند و تنها چیز مهم این است که آنوقت آدم در صف گوسفندان قرار گیرد. پولس معتقد است که مناسبات جنسی، حتی مناسبات جنسی در محدوده زندگی زناشویی نیز مانعی در راه وصول به رستگاری^۱ است. با این همه اشخاص متأهل نیز ممکن است رستگار گردند، منتها زناگناه کبیره است و جای زناکاری که توبه و انابه نکند و از کرده خویش پشیمان نشود مسلماً در میان بزها است. بخاطر دارم يك وقتی پزشکی بمن توصیه کرد سیگار را ترك کنم و گفت راه ساده کار این است که هر وقت هوس سیگار کردم آب نبات بمکم - پولس نیز درست با همین تلقی ازدواج را توصیه می‌کند. او نمی‌گوید که عمل جنسی در این حالت هم با اندازه زنا خوش و لذت بخش است بلکه معتقد است که انجام این عمل یعنی ازدواج ممکن است به برادران ضعیف کمک کند تا در مقابل وسوسه مقاومت کنند، و حتی برای يك لحظه هم قبول ندارد و معتقد نیست که سودی بر ازدواج مترتب باشد و یا اینکه عشق و علاقه بین زن و شوهر ممکن است چیزی زیبا و خواستنی باشد. از این گذشته کمترین توجهی هم به خانواده ندارد. در واقع چیزی که ذهنش را جولانگاه خود ساخته زنا است و بس، و کلیه اخلاق جنسی او در پیوند با این يك مسأله مطرح می‌شود. درست مثل این است که آدم معتقد باشد که تنها علت و موجب پختن نان این است که مردم را از دزدیدن آن

۱ - شخص مجرد؛ در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید و صاحب زن در امور دنیایمی‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش سازد

باز دارند . پولس حتی اینقدر به خود زحمت نمی دهد که لااقل بگوید چرا و به چه علت زنا اینهمه بد و شنیع است ، آدم بی میل نیست خیال کند حال که شریعت موسی را به دور افکنده و مجاز است گوشت خوک بخورد می خواهد و نمود کند که با اینهمه از لحاظ اخلاقیات دست کمی از یهودیان مؤمن ندارد . شاید همین که خوردن گوشت خوک طی اعصار متمادی برای یهودیان حرام بوده آنرا ، مانند زنا ، در نظرشان خوش و مطبوع ساخته است ، و به همین سبب است که پولس لازم می بیند در خصوص عناصر ریاضتی که در مبانی عقیده خویش دارد اینچنین و با این تأکید سخن گوید .

محکوم سازی هر گونه زنا در مذهب مسیح چیز تازه و نو ظهوری بود . «عهد عتیق» مانند بیشتر احکام تمدن های اولیه ، زنا را منع می کند ، اما در اینجا منظور از زنا ایجاد رابطه با زنان شوهر دار است . هر کس که عهد عتیق را بدقت بخواند این نکته را به وضوح در می یابد . منباب نمونه ، وقتی ابراهیم با «سارا» به مصر می رود به پادشاه می گوید که «سارا» خواهر او است و پادشاه به اعتبار این گفته سارا را بحرم می فرستد . بعد که معلوم می شود سارا زن ابراهیم بوده است شاه از اینکه ندانسته مرتکب گناه شده سخت ناراحت می شود و ابراهیم را بخاطر اینکه این مطلب را از وی پنهان داشته است ملامت می کند . زنی که خارج از دایره زناشوئی با مرد دیگر مناسبات جنسی بر قرار می کرد محکوم بود ، اما مرد را محکوم نمی شمردند مگر اینکه با زن شوهر دار روابط برقرار میکرد ، و تازه در آن صورت نیز مرتکب تجاوز به اموال غیر قلمداد می شد . نقطه نظر و تلقی دیانت مسیح که هر گونه رابطه خارج از دایره زناشوئی را مخالف اخلاق

می‌داند همانگونه که در رسالهٔ پولس دیدیم مبتنی بر این عقیده است که ایجاد هر نوع رابطهٔ جنسی، حتی در محدودهٔ زندگی زناشویی، چیز بد و تأسف‌آوری است. شك نیست که اشخاص سالم، چنین نظری را که مخالف حقایق بیولوژیکی است جز به تراوشات يك مغز علل به چیز دیگری تعبیر نمی‌توانند کرد. همین طرز فکر که در اخلاق مسیحی ریشه کرده مذهب مسیح را در طول تمام تاریخ خود به تیرونی بدل ساخته است که در جهت ایجاد اختلالات دماغی و تلقی ناسالم از زندگی سیر می‌کند.

کلیسای اولیه در مورد نظریات پولس راه افراط در پیش گرفت، آنقدر که تجرد مفهوم تقدس به خود گرفت: مردها سر به بیابان نهادند تا با شیطان درآویزند، حال آنکه همین شیطان ذهن و فکرشان را با توهمات شهوانی از خود می‌انداخت.

کلیسا بر اساس این مدعا که هر چیزی که برکشش و جاذبهٔ تن بیفزاید به گناه منتهی می‌شود عادت حمام گرفتن را سخت مورد حمله قرار داد. چرك و کثافت مورد ستایش قرار گرفت و رایحهٔ تقدس بیش از پیش زنده شد. «سن پولاً» گفت: «پاکی تن و تن پوش نشان ناپاکی روح است» شپش مروارید خدا خوانده شد و داشتن شپش نشان بارز تقدس گردید. باری، «سن آبراهام زاهد» که پنجاه سال زیست از لحظه‌ای که به دین مسیح گروید از شستن دست و پا و رو امتناع ورزید. گفته می‌شود که وی مردی فوق‌العاده زیبا بود، و عجب آنکه تذکره نویسی که شرح احوالش را به رشتهٔ تحریر کشیده می‌گوید: «صورتش آئینهٔ صفای سیرت

بود. سن آمون^۱، هرگز خویشتن را برهنه ندید. باکره مشهوری موسوم به سیلویا^۲، هر چند شصت سال از عمرش می گذشت و اگرچه بیماریش نتیجه عادت بود مع ذلك به رعایت اصول مذهبی از شستن اعضای بدن، جز انگشتان، اکیداً امتناع میورزید. سن او فراکسیس^۳ دردبری عزلت گزید که صدوسی راهبه در آن سکونت داشتند که هیچکدام پای خود را نمی شستند و از شنیدن کلمه حمام مو بر تنشان راست می شد. زاهدی گوشه نشین در بیابان، وقتی دید قیافه ای لخت که بر اثر سالها چرك و کثافت و تأثیر عوامل جوئی سیاه شده بود باموهای افشان از پیشاپیشش می گذرد خیال کرد شیطان است که خود را به آن قیافه در آورده است و سر بسرش می گذارد. اما این قیافه کسی «جز سن ماری آو ایجیبت»^۴ نبود که روزگاری سخت زیبا بود و اکنون چهل و هفت سال بود ریاضت می کشید و کفاره گناهانش را میداد. اگر تصادفاً کشیشی به پاکیزگی می گرایید عملش سخت مورد نکوهش قرار می گرفت. «الکساندر راهب»^۵ موافقی که با تأسف و تحسرا یام گذشته را از نظر میگذراند می گفت: «پدران ما هیچگاه صورتشان را نمی شستند، حال آنکه ما به حمام عمومی میرویم!». از صومعه ای در بیابانی نقل میکنند که راهبان آن از حیث آب آشامیدنی سخت در مضیقه بودند، ولی درست موقع نماز حضرت «تئودوسیوس»^۶ نهری عظیم جاری شد. چندی نگذشت بعضی از راهبان که فراوانی آب ایشان را وسوسه کرده بود از مشی سابق منحرف شدند و حضرت را متقاعد کردند از نهر استفاده کند و حمامی بسازد. حمام

۱ - st. Ammon

۲ - st. silvia

۳ - st. Euphraxis

۴ - St. Mary of Egypt

۵ - Alexander

۶ - Theodosius

ساخته و آماده شد ، ولی راهبان فقط يك بار در آن استحمام کردند و پس آنگاه نهر خشك شد . دعا واستغاثه وروزه سودی نبخشید . يك سال تمام از این ماجرا گذشت . سرانجام « حضرت » حمام را که موجب و مایه ناخشنودی خداوند بود خراب کرد و آب از نو جاری شد .

مسلم است در آنجاهاى که چنین نظریاتی در مورد امور جنسی شیوع داشت چنین مناسباتی هر گاه که وقوع می یافت مانند باده خواری که ممنوع باشد صورت زشت و خشنی به خود می گرفت . فن عشق ورزی فراموش می شد و زناشوئی از صورت انسانی خود خارج می گردید .

«خدماتی که زاهدان در تلقین و تزریق عفت و پاکدامنی انجام دادند هر چند بزرگ بود در مقابل تأثیر بدی که بر زندگی زناشوئی برجای می گذاشت حقیر و ناچیز بود . از میان نوشته ها و آثار بیشمار کلیسایی که باین موضوع پرداخته اند دو یاسه قطعه جالب را گلچین کرده ام ، اما باید گفت تصور اینکه باچه نظر زشت و نفرت انگیزی به ازدواج می نگریسته اند دشوار است . روابط و مناسباتی که طبیعت به منظور جبران تلفات ناشی از مرگ مقرر داشته و همانگونه که «لینوس» نشان داده است دانه عمل آن حتی به جهان گلها نیز کشیده می شود منحصرأ به عنوان عواقب و نتایج سقوط آدم تعبیر می شد و ازدواج در پست ترین جنبه خود مورد توجه واقع می گردید و عشق لطیفی که بیار می آورد و کیفیات خانگی و زیبا و مقدسی که از پی آن می آمد همه به یکباره از نظر دور می ماند . هدف ریاضت این بود که مردها را به جانب زندگی خالی از مناسبات جنسی سوق دهد ، و نتیجه لازم و ضروری این اقدام این شد که زناشوئی عملی پست و حقیر

شمرده شد. اما بهر حال آنرا برای تولید نوع لازم می شمردند، و طبعاً چون لازم بود و ضرورت داشت قابل توجیه نیز بود، وسیله‌ای بود که به مدد آن مردها را از گزند مفاسد بزرگتر مصون دارند؛ باین حال هنوز به صورت وضعی از سقوط تلقی می‌شده که شائقین وصول به وادی تقدس بتوانند گریبان خویش را از چنگ آن برهانند. سن زرم که آخر سلسله اولیاء الله بود همیشه به لحنی مؤکد می‌گفت: «درخت ازدواج را با تبر تجرد از بین برکنیم». این شخص اگر قبول کرد در ستایش از ازدواج سخنی بگوید صرفاً به این علت بود که نتیجه عمل ایجاد مجردین بود. تازه موقعی هم که این علقه بوجود آمد شهوت ریاضت کشی نیش خود را همچنان حفظ کرد. قبلاً دیدیم که همین احساس چگونه سایر روابط زندگی خانوادگی را از صورت زیبای خویش خارج نمود و آنرا که زیباترین مناسبات زندگی است چگونه و به چه نحو مسموم ساخت. همین که جاذبه شوقی مذهبی وجود زن یا شوهری را در پنجه می‌گرفت نخستین نتیجه‌اش این بود که ادامه زندگی شاد و خوش خانوادگی بصورت امری ناممکن درمی‌آمد در این میان آنکه مؤمن تر بود بلا درنگ خواستار انزوا و ریاضت می‌گردید و اگر هم به صورت ظاهر جدائی واقع نمی‌شد زندگی زناشویی در عمل و به نحوی غیر طبیعی قرین جدائی بود. جای مهمی که این طرز تفکر در نوشته‌ها و آثار اندرز آمیز کشیشان و در افسانه زندگی قدیسین دارد بر کسانی که با این رشته از ادبیات آشنائی دارند پوشیده نیست. در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

«سن نیلوس» که صاحب دو فرزند بود در آتش اشتیاق ریاضت شایع

افتاد و زنش را پس از سوزوزاری بسیار متقاعد کرد با خدائی موافقت کند. سن آمون^۱، در شب زفاف خطابه^۲ غرائی در باب مضار زندگی زناشوئی برای عروس ایراد کرد و بالنتیجه هر دو موافقت کردند که دردم از هم جدا شوند. سن ملانیا^۳ پس از رنج بسیار شوهرش را که تمایلی به این کار نداشت متقاعد کرد به وی اجازه دهد بستر را ترك کند. سن آبراهام در شب زفاف از دست زنش گریخت و ترك خانه و كاشانه گفت. سن آلکسین^۴ نیز بنا به روایتی جدید تر دست به چنین اقدامی زد، اما سالها بعد پس از اینکه از اورشلیم به خانه پدر (که زنش در آنجا هنوز در غم دوریش اشك میریخت) باز گشت تقاضا کرد از راه صواب وی را پناه دهد و در همانجا تا هنگامی که مرگ وی را در بود خوار و حقیف و ناشناخته و گمنام ماند^۵.

اما بهر حال کلیسای کاتولیک اندکی از نقطه نظرهای سن پل و زاهدان حولی^۶ تب^۷ عدول کرد. از گفته های سن پل چنین برمی آید که ازدواج را باید تنها به صورت مفری کم و بیش مشروع برای دفع شهوت در نظر گرفت و بس. از گفته هایش چنین مستفاد میشود که اگر زننده بود ایرادی به جلوگیری از بارداری می داشت، برعکس حتی آدم فکر می کند که دوره های پرهیز از عمل جنسی طی دوران حاملگی و وضع حمل را نیز

۱- St. Ammon

۲- St. Melania

۳- St. Alexis

۴- و. ای. اچ. لکی - تاریخ اخلاق اروپا جلد دوم صفحات ۱۴ تا ۳۶

۵- Thebaid - یکی از شهرهای باستانی مصر که خرابه های آن

نزدیک شهر لوکسوداست.

به همان نحو خطرناک می‌داند^۱. بهر حال کلیسا نظر متفاوتی اتخاذ کرده است: نکاح در آئین ارتدکس دوهدف دارد: یکی همان‌که مورد توجه سن‌پل بوده است و دیگری تولید اطفال. در نتیجه این تلقی، اخلاق جنسی از آنچه سن‌پل ساخته بود به مراتب دشوارتر شده است، زیرا نه تنها در چارچوب ازدواج فقط مشروع است بلکه بین زن و شوهر نیز صورت‌گناه بخود می‌گیرد، مگر آنکه به حاملگی منتهی شود. درحقیقت، موافق نظر کلیسای کاتولیک نیت داشتن و تولید اطفال مشروع تنها چیزی است که می‌تواند حقانیت مناسبات جنسی را توجیه کند. اما این انگیزه بی‌توجه به هر خشونت‌تی که عمل را متابعت کند همیشه آنرا توجیه می‌کند. اگر زن از عمل جنسی بیزار است، اگر احتمال این هست که کودک مجنون و یا علیل باشد، اگر آنقدر پول در بساط نیست که از فقر و عسرت خانواده جلوگیری کند. باری، هیچیک از این موارد مانع از این نخواهد بود که مرد حقوق زناشوئی خویش را اعمال کند، فقط مشروط بر این‌که نیت تولید مثل در بین باشد.

تعلیمات طریقه کاتولیک در این خصوص دو مبنا دارد: از یکطرف مبنی بر ریاضتی است که در گفته‌های پولس باز دیدیم؛ از طرف دیگر مبنی بر این عقیده که خوب است هر قدر می‌توانیم اطفال بیشتری بدنیا آوریم، زیرا هر روحی قابلیت رستگاری را دارد. به دلایلی که من نمی‌فهمم این مسأله که ارواح همانگونه که قابلیت رستگاری دارند استعداد تباهی نیز

۱ - ظاهراً عده‌ای درصدد برآمده‌اند ثابت کنند که سن‌پل از چند

ماه خویشتن داری شوهر طی دوران حاملگی و زایمان زن نگران بوده است.

دارند از نظر دور می ماند ، اما بهر حال حقیقتی است که چندان بی ربط هم نیست . منباب نمونه ، کاتولیک ها ، نفوذ سیاسی خویش را بکار می اندازند که پرستانها را مانع از بکار بستن شیوه های جلوگیری از بارداری شوند با این همه بدون شك معتقدند که اکثریت عظیم کودکان پرستانی که اعمال سیاسی ایشان موجب پدید آمدنشان گشته است در آن جهان متحمل عذاب جاودانی خواهند بود ، و این خود به عمل ، قدرت صورت غیر انسانی میدهد ولی این چیزها اسراری است که يك آدم غیر روحانی و بی دین نمی تواند امید فهمشان را داشته باشد .

قبول این امر که بوجود آوردن اطفال یکی از هدفهای ازدواج است در آئین کاتولیک محل مهمی را اشغال نمیکند .

زیرا این مقدمه در این استنتاج که مناسبات جنسی که غرض از آن بوجود آوردن طفل نباشد گناه است مستحیل میشود . همین آئین هیچگاه تا این حد پیش نرفته است که فسخ نکاح را به علت عقیم بودن یکی از طرفین تجویز کند . مرد هر قدر هم آرزومند اولاد باشد اگر تصادفاً زنش عقیم باشد در اخلاق مسیحی چاره ای ندارد . حقیقت این است که هدف اصلی ازدواج ، که بوجود آوردن اطفال باشد ، نقش بس ناچیزی را ایفا میکند و مراد از زناشوئی ، موافق نظر پولس ، بطور عمدتاً بصورت اجتناب از ارتکاب به گناه باقی می ماند . زنا همچنان در مرکز توجه است و زناشوئی هنوز در اصل « کاجی به از هیچ » است .

کلیسای کاتولیک کوشیده است با پیش کشیدن این مطلب که ازدواج يك رسم و شعیره مذهبی است بنا بر این تلقی پست و کوتاه نظرانه پرده کشد . نتیجه عملی این عقیده این است که نکاح غیر قابل فسخ است ، حالاً زوج یا

زوجه هر طور رفتار کنند و یا بفرض اینکه یکی از آنها مجنون و یا سیفلیسی و یا دائم الخمر باشد و یا آشکارا با دیگران رابطه داشته باشد مهم نیست: هر طور که می خواهد باشد، روابطشان بصورت يك چیز مقدس باقی میماند و هر چند در پاره ای موارد اجازه جدائی به صورت (amcuse ot foro) یعنی جدائی از نظر خوراك و بستر اما زیستن در زیر يك سقف، داده می شود ولی اجازه تجدید فراش هرگز داده نمی شود. این طرز رفتار بدیبهی است در بسیاری موارد ایجاد ناراحتی شدید میکند منتها چون خواست و مشیت الهی است باید بهر حال تحمل شود.

ولی به رغم این ثنوی غلاظ و شداد آئین کاتولیک همیشه نسبت به آنچه چیزی که گناه می پنداشته مقداری گذشت نشان داده است. کلیسا قبول کرده که از طبیعت عادی بشر نمی توان انتظار داشت که موافق احکام او زندگی کند لذا همیشه این آمادگی را داشته است که از گناه زناکار در گذر مشروط بر اینکه گنهکار به گناه خویش اعتراف و توبه کند. این گذشت وسیعاً افزایش قدرت روحانیون بود، چون فقط آنها حق داشتند گناهان را بیا مرزند، و طبیعی است اگر آمرزش در کار نباشد زنا متضمن لعنت و عقوبت ابدی است.

نظر پرتستانها در این مورد قدری با نظر کاتولیکها فرق دارد: نظراً خوشنوش کمتر و عملاً بمراتب بیش از آن است.^۱ لوتر به شدت متأثر از این حکم بوده که می گفت: «نکاح از سوختن در آتش جهنم بهتر است» و در

۱ - Luther - مارتین لوتر مصلح مذهبی و پایه گذار مذهب پرتستان

ضمن عاشق راهبه‌ای بود. از این گفته نتیجه گرفت که علی‌رغم بیمانی که به مجرد بسته است او و این راهبه حق دارند ازدواج کنند زیرا در غیر این صورت با این عشق تندی که نسبت به او دارد سرانجام کارش به ارتکاب به‌گناه کبیره می‌کشد. از این رو آئین پرستان از ستایش مجرد که از خصوصیات کلیسای کاتولیک است دست کشید و هر جا که قدرتی یافت این فکر را نیز که ازدواج شعیره‌ای مذهبی است تخطئه کرد و در پاره‌ای موارد طلاق را هم پذیرفت. اما وحشت و انزجارش از زنا بمراتب بیش از کلیسای کاتولیک بود و رویهم‌رفته در مسأله محکومیت اخلاقی شدت عمل و خشونت‌ی بیشتر بخرج می‌داد، کلیسای کاتولیک انتظار مقداری گناه را از مردم داشت و چاره‌ای برای رفع و رجوع آن اندیشید، ولی پرستانها برعکس مسأله اعتراف به‌گناه و آمرزش آنرا مردود شمردند و گناهکاران را در وضعی ناگوارتر از آنچه در مذهب کاتولیک داشتند رها کردند. نتیجه این طرز تلقی را، در هر دو جنبه خود، در امریکا بخوبی میتوان مشاهده کرد: در اینجا طلاق امر بسیار ساده و پیش‌پا افتاده‌ای است، جالب آنکه زنا با خشونت‌ی بیش از آنچه در ممالک کاتولیک معمول است محکوم می‌شود.

روشن است که اصول اخلاق مسیحی، هم کاتولیک و هم پرستان، نیاز به یک تجدید نظر اساسی دارد که باید خارج از دایره تعصباتی که تربیت و آموزش مسیحی، مارا هر چه بیشتر مستعد ابراز آن می‌سازند در انجام آن اقدام نمود. تصدیق و اثبات مکر و مدام، خاصه در ایام کودکی در بیشتر اشخاص چنان اعتقاد محکمی بوجود می‌آورد که بر ضمیر ناخودآگاه نیز چیره می‌شود و بسیاری از ما که خیال می‌کنیم افکار و عقایدمان

آزاد از قید اعتقادات سابق است در حقیقت هنوز بطور ناخداآگاه در زیر سلطه همان تعلیمات هستیم . ما باید از خویشتن پرسیم : چه چیز موجب شد که کلیساکلیه صور زنا را محکوم کند ؟ آیا این محکومیت مبتی بر علل و جهات محکم و معتبری است ؟ و یا اگر چنین نمی‌پنداریم عللی و جهاتی سوی آنچه کلیسا اقامه می‌کند هست که ما را نیز به همان نتیجه برساند ؟

نحوه برخورد کلیسای اولیه با موضوع بدینقرار بود که هر چند عمل جنسی پس از انجام شرایط و تشریفات بلا مانع است ولی در اساس متضمن عنصر پلید و ناپاکی است . این طرز تلقی را باید یک برخورد کاملاً خرافی دانست ؛ دلایل و جهاتی که منجر به اتخاذ چنین روشی گردید به احتمال زیاد همانهایی است که در فصل قبل مورد بحث قرار گرفت و احتمالاً موجب پیدایش چنین تلقی مخالفی شد ، به عبارت دیگر ، کسانی که نخستین بار چنین فکری را در ذهن مردم رسوخ داده‌اند بطور قطع با از لحاظ جسمی و یا از نظر دماغی و یا هر دو بیمار بوده‌اند . این که عقیده‌ای وسیعاً انتشار یافته و با اقبال عامه مواجه شده به هیچوجه دلیل این نیست که مطلقاً بوج و پروا نباشد ، در واقع به علت حماقت و جهالت اکثریت مردم احتمال اینکه يك عقیده شایع چیزی بوج و ابلهانه‌ای باشد بیشتر است . مردم جزیره «پلو» معتقدند که سوراخ کردن بینی لازمه وصول به سعادت جاودانی است^۲ .

اروپائی‌ها معتقدند که با مسخ و تلاوت اورادی چند بهتر میتوان به این منظور نایل آمد . عقیده مردم جزیره «پلو» حرفه‌ای است و عقیده

اروپائیان یکی از حقایق مذهب مقدس !

« جرمی بنت هام » جنولی برای تعیین سرچشمه و منشاء اعمال آدمی تهیه کرد که در آن کلیه خواهشهای آدمی بر حسب اینکه آدم آنها را خوب یا بد بداند و یا نسبت بدانها بی تفاوت باشد در سه ستون موازی درج شده است . مثلاً در یک ستون « پر خوری » است و در ستون مقابل آن « حب لذات و صرف خوراک در مجالس انس » و باز در ستونی اسامی ستایش-آمیزی را می بینم که به بعضی امیال داده شده است از قبیل « خیر خواهی جامعه » که در ستون بعد در طرف مقابل آن « غرض و عداوت » قرار گرفته است . من به کسانی که می خواهند درباره مسائل اخلاقی درست بیندیشند توصیه میکنم در این کار از « بنت هام » تقلید نکنند و پس از اینکه به این جریان خو گرفتند و دیدند که تقریباً هر کلمه ای خوب متضادی دارد سعی کنند کلماتی را برند که نه حاوی سرزتش و نه متضمن ستایش باشند . کلمات زنا و جنده بازی بحدی متضمن فساد و مذمت اخلاق هستند که مادام که به این شکل استعمال شوند با مراجعه به آنها دشوار بتوان از نفس عملی که معرف آنهاند تصور و تلقی درست داشت . البته کلمات دیگری هم هست که نویسندگان هرزه ای که کارشان فساد اخلاق جامعه است در آثار خویش بکار می برند : این قبیل نویسندگانها از تعارف و ادب نسبت به زنان وزن نوازی « و یا « عشق آزاد از قیودات خشک و خشن قانون » سخن می گویند . اما استعمال این عبارات جز برانگیختن تعصب نیست ، و اگر بخواهیم خالی از غرض و تعصب بیندیشیم باید از استعمال این عبارات

۱ - Jeremy Bentham - جرمی بنتهام (۱۸۳۲-۱۷۴۸)

فیلسوف و مصلح انگلیسی .

پرهیزیم. متأسفانه این کار سخت به ادبیات لطمه می‌زند، زیرا هم کلمات متضمن نکوهش و هم عبارات حاوی ستایش هر دو زیبا و خیال‌انگیزند نویسنده می‌تواند به مدد يك كلمه طعن آمیز یا ستایش آمیز خواننده را به دنبال مطلب بکشد و با اندکی مهارت احساساتش را در جهت منظور برانگیزد و هدایت کند. اما بهر حال ما که میخواهیم به عقل و منطق تکیه کنیم، بهتر است عبارات ساده و بی‌آلایشی از قبیل «روابط جنسی خارج از دایره زناشویی» بکار ببریم. اما این شاید حکم خشک و بلا انعطافی است چه بهر حال در کار بررسی موضوعی هستیم که احساسات بشری را سخت به خود مشغول داشته و اگر بخواهیم احساس را بکلی از نوشته‌های خود برانیم ممکن است و چه بسا در القای مطلب توفیق نیابیم. مباحث جنسی همیشه بر حسب آنکه از نظر گاه اشخاص ذی‌مدخل و یا حاشیه نشینان حسود مطرح شوند در دو قطب مخالف جای می‌گیرند. آنچه ما می‌کنیم «تعارف، ادب نسبت به زن یا زن نوازی» است و آنچه دیگران می‌کنند هرزگی؛ و لذا باید این اصطلاحات احساسی رنگین را بخاطر داشته باشیم و آنها را به‌مورد بکار ببریم، اما در استعمال آنها گشاده دستی بخرج ندهیم و بطور عمد به عبارات غیر احساسی و تقریرات دقیق علمی اکتفا کنیم.

اخلاق مسیحی با تکیه بر تقوای جنسی گاه‌هایی بلند در تنزیل مرتبه و موقعیت زنان برداشته است. از آنجائی که اخلاقیون همه‌مرد بودند زن در نظرشان به فیافه اغواگر جلوه کرد، و طبیعی است اگر زن بودند مرد این نقش را به عهده می‌داشت، و چون زن اغواگر بود، لازم بود که فرصتها و امکاناتی را که برای اغوای مرد دداختیار داشت به حداقل تقلیل

دارد. در نتیجه حصار محکمی از قیه دمحدودیت به دور زنان آبرومند کشیده شد، حال آنکه بازنانی که آبرومند نبودند و گنهگار محسوب می شدند با منتهای اهانت و بی حرمتی رفتار می شد، تنها در اواخر اخیر بود که زنان مقداری از آزادی را که در امپراطوری روم از آن بهره مند بودند بازیافتند. نظام پدر سالاری، همانگونه که دیدیم، در جهت اسارت زنان گامهای بلند برداشت، اما پاره‌ای از این اقدامات اندکی پیش از ظهور مسیحیت خنثی شد. پس از کنستانتین^۱، آزادی زنانرا به بهانه حمایت از آن‌ها در مقابل گناه محدود کردند، در ازمنه جدید نیز فقط بازوال تصور اندیشه گناه بوده است که زنان توانسته‌اند اندک اندک آزادی خویشرا بازیابند.

نوشته های روحانیون مملو از سخنان تلخ و زنده نسبت به زنان

است :

«زن به صورت دروازه جهنم و ام الفساد جلوه کرد، و باید از فکر زن بودن خویش شرمنده باشد و بخاطر لعنتی که به این جهان آورده است مدام در توبه و انابه بسربرد. باید از لباس شرمنده باشد، زیرا یادگار سقوط او است، علی الخصوص از زیبایی خویش شرمنده باشد، زیرا قویترین ابزار شیطان است.»

«در حقیقت زیبایی جسمی همیشه موضوع حمله زبانی روحانیان بوده، گرچه در اینجا نیز ظاهراً استثنائی قائل شده‌اند: چون همان طور که دیده می شود، در قرون وسطی، در کتیبه های روی گور از زیبایی اسافه سخن می رود. در قرن شانزدهم یکی از شوراهای شهرستانی حتی زنانرا به

علت ناپاکیشان منع کرد از اینکه بادت برهنه نشان عشاء ربانی را از کثیش بگیرند، و همیشه سعی می‌شد ایشان را زیر دست و تابع مرد نگه دارند.

قواین اموال وارث نیز به همین نیت علیه زنان تغییر یافت و فقط در نتیجه مجاهدات آزاد فکران انقلاب فرانسه بود که دختران حقون وراثت خویش را باز یافتند.